

دخالت های خارجی ایالات متحده امریکا

از ۱۹۰۰ میلادی تا پایان دوره بیل کلینتون

فرزاد جاسمی

بهار ۱۹۹۰

دخالت های خارجی ایالات متحده امریکا
از ۱۹۰۰ میلادی تا پایان دوره بیل کلینتون
فرزاد جاسمی
بهار ۱۹۹۰

ما مردم زود تحت تاثیر قرار می گیریم و با هر تحولی در جهان به سرعت از خود واکنش نشان می دهیم. یکی از دلایل عمده‌ی چنین واکنشی، آن هم به سرعت و بدون مطالعه و شناخت، حساسیت بیش از حد و فوق العاده‌ی ما در برابر ظلم و ستمی است، که بر ملت‌های محروم و در بند ستم روا می‌دارند. تحول و دگرگونی‌های خاورمیانه و شمال آفریقا، از جمله مسائلی هستند که خیلی سریع و بیدرنگ ما را به موضع گیری و واکنش برق آسا واداشتند! مظلومیت مردم تونس، تحت حاکمیت استبدادی بن علی، مصریان و حسنی مبارک، لیبی و معمر قذافی، توده‌های زحمت کش یمنی و حکومت علی عبدالله صالح از آن جمله اند.

در حالیکه، کشتار مردم سوریه به دست نیروهای نظامی و امنیتی بشار اسد و جنایتکاران وابسته به سپاه پاسداران جمهوری جهل و جنایت، مردم بحرین توسط مزدوران بحرینی و عربستان سعودی، مردم افغانستان توسط نیروهای بین المللی ایساف، مردم عراق به وسیله سربازان امریکایی و بریتانیایی، کمتر حساسیتی را در ما برانگیخت و خاطرمان را مشوش و نگران نمود!

چرا؟ چون پای حیات و ممات دموکراسی و رشد و نسج این گوهر گرانبها در میان است و ما وظیفه دار پاسداری، نگهداری و حمایت همه جانبه از آن هستیم. و از آنجا که بذر این گوهر بی همتا، تنها و تنها از سوی دولت ایالات متحده‌ی امریکا (اتازونی)، قابل کشت و ثمر دهیست، بر ماست که نه تنها از

سیاست‌های اشاعه‌دهنگان و مروجان دموکراسی در هر کجای جهان حمایت همه‌جانبه‌نمائیم، بلکه در قبال کشتار مردمانی نیز که به تشخیص و صلاح امریکاییان، آمادگی و لیاقت پذیرش دموکراسی و آزادی را ندارند، واکنش نامحسوس و کمتری نشان دهیم، یا اصلاً بی‌طرف و ساکت بمانیم. از جمله مردم سوریه، بحرین، عربستان سعودی و از همه مهمتر کشوری به نام ایران. که در آن نه حق و حقوقی از کسی ضایع می‌شود و نه جنایتی علیه بشریت به وقوع می‌پیوندد!

به منظور روشن شدن بیشتر قضیه و کمک به حافظه‌ی معیوب و ضربه‌دیده‌ی پاره‌ای از افراد و جریان‌های به اصطلاح سیاسی که کشتار مردم بیگناه و بی‌دفاع سرزمین‌ها را زیر پوشش دموکراسی و اشاعه‌ی فرهنگ آزادیخواهی و مترقیانه توجیه و تفسیر می‌نمایند، شمه‌ای از مداخله‌های جهانی ایالات متحده، البته با هدف اشاعه و ترویج دموکراسی در یک قرن اخیر را به اختصار بازگو می‌نماییم.

مداخله‌ی عیان و آشکار از طریق پیاده کردن نیروی نظامی (استعمار جدید) و اشغال سرزمین‌های دیگر، تهدید و تحریک جماعتی از مردم کشور علیه حاکمیت، توسل به کودتای نظامی و اقدام به براندازی به منظور سرنگون کردن دولت‌های ملی و مردمی که حاضر نیستند به برنامه‌ها و خواسته‌های یکجانبه جهان سرمایه‌داری و در رأس همگان ایالات متحده امریکا، تن دردهند و جای‌گزین کردن آنها توسط دولت‌های مجری فرامین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و حافظ منافع سرمایه‌داری جهانی، از جمله روشهایی است که ایالات متحده امریکا، بویژه از اوایل دهه ۵۰ میلادی قرن بیستم جهت اجرا و پیشبرد منافع خود در کشورهای جهان و خصوصاً جهان سوم به کار برده و با سقوط اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و یک قطبی شدن جهان، بر شدت و حدت آن افزوده است.

لازم به یادآوریست که با توجه به شکل گیری اولیه سیاست خارجی امریکا، این کشور جوان و تازه پا به عرصه‌ی گیتی گذاشته، بر اساس انزوای سیاسی و همچنین مشکلات داخلی خود، تا پایان جنگ جهانی اول یعنی دو دهه‌ی آغازین قرن بیستم، نتوانست در عرصه بین المللی و جهانی حضور جدی و همه جانبه پیدا کند. تا این دوران تمامی هم و غم سیاستمداران و فرمانروایان امریکایی معطوف به قلع و قمع بیشتر سرخپوستان، درگیری با انگلستان و فرانسه و اسپانیا به منظور بلعیدن همه‌ی سرزمین های امریکای مرکزی و جنوبی بود.

از آنجا که بنیان حیاتی سرمایه داری بر رقابت و بلعیدن دیگر رقبا استوار گردیده، تلاش برای حضور ایالات متحده امریکا در سطح بین المللی نیز در همین زمان آغاز و سیاست خارجی آن بنیان نهاده شد. هدف حذف و تضعیف دیگر رقبا در عرصه بین المللی و خارج کردن آنان از عرصه‌ی بازار بود. حضور امریکای جوان، بسیار سریع و تهاجمی بود. به نحوی که در مدت زمانی بس کوتاه، یعنی تنها در طول نیمه دوم قرن بیستم، ایالات متحده امریکا حدود ۱۰۰ کودتای نظامی و براندازی حکومت‌های متمدن و سرکش را طراحی و رهبری کرد. علاوه بر آن، دهها بار بطور مستقیم دست به اشغال نظامی کشورها زد و یا آنها را تهدید به مداخله نظامی نمود.

ظهور امریکا، پس از پایان جنگ دوم جهانی، به نحو چشمگیر و غیرقابل باوری مشهود و نمایان می‌گردد. زیرا این کشور به دلیل بعد مسافت، چون دیگر کشورهای جهان درگیر جنگ خانمانسوز و ویرانگر نشد. و با پایان جنگ با کمترین خسارت به عنوان قدرتی بلامنازعه پا به عرصه‌ی جهانی گذشت و از آنجا که برای بیشتر مردم جهان ناشناخته و غریب بود، به سرعت جای کشورهای شکست خورده یا ورشکست شده، از جمله بریتانیای کبیر را گرفت! بنا بر این، پس از پایان جنگ

دوم جهانی، مستعمرات قدیم، کشورهای زیر سلطه، و نیمه وابسته‌ی آسیا، افریقا، اروپا و حتی امریکای لاتین، صحنه اصلی دخالت‌های امریکا شدند. از این تاریخ به بعد کودتاهای نظامی یا شبه کودتا و ضد کودتاها و اسقرار دیکتاتورهای نظامی ای بودند که با پشتیبانی و حمایت مستقیم این کشور استقرار یافته و مردمان گوناگونی را به اسارت و بردگی نظام سرمایه داری و ایالات متحده امریکا در آوردند.

به سادگی و با حسابی سرانگشتی میتوان برآورد کرد و تخمین زد که کاربرد گسترده شیوه‌هایی چون تهدید به دخالت نظامی، کودتا، اشغال نظامی و غیره، تا چه اندازه به استقلال کشورها و به فرایند تصمیم‌گیری دولت‌ها و سرنوشت ملت‌های دریند و رهایی طلب صدمه و زیان وارد آورده است.

بدون تردید، دستگاه‌های مختلف جاسوسی و اطلاعاتی ایالات متحده، به ویژه سازمان سیا، به صورتی گسترده و همه جانبه در تهیه‌ی طرح و اجرای کودتاها و توطئه‌های ضد مردمی شرکت داشته و دارند. ناگفته پیداست که ایالات متحده در راستای موفقیت در طرح‌ها و توطئه‌های خود، از کمک و پشتیبانی سیاستمداران و نیروی‌های نظامی گوش به فرمان خود بهره برداری و استفاده نموده و می‌نماید!

بر خلاف تصور پاره ای ساده لوحان و ساده اندیشان، دخالت‌های توطئه گرانه و منفعت جویانه‌ی ایالات متحده امریکا در سطح جهانی و بین المللی، منحصر به دوره‌ی زمامداری یکی از احزاب دمکرات و جمهوریخواه نبوده و نخواهد بود. این سلطه گری و تجاوز به حقوق حقه‌ی ملل و دولت‌ها، به یک نسبت و با شدت و حدتی یک سان در دوران ریاست جمهوری دموکرات‌ها و جمهوریخواه‌ها همواره وجود داشته است. فضای حاکم بر جهان و انتخاب فازهای سیاسی یا نظامی در دوران‌های گوناگون، باعث این سردرگمی و اشتباه گردیده که گویا این دو

حزب حاکم بر ایالات متحده امریکا، در سیاست‌های خود در قبال جهانیان و سلطه‌ی بلامنازع سرمایه داری، دارای مشی و سیاست‌های متفاوتی بوده و هستند.

ما ضمن بررسی عملکرد ایالات متحده امریکا از آغاز قرن بیستم، به نحوه‌ی سیاست‌گذاری و شیوه‌ی برخورد دو حزب دمکرات و جمهوریخواه نیز می‌پردازیم. باشد که حداقل بر گوشه‌ای از تبلیغات مسموم و گمراه‌کننده‌ی دشمنان آگاه و شیفتگان نا آگاه قدرتی که با نام دمکراسی، آزادی و آزادیخواهان را به مسلخ بیداد کشانده و قسمت اعظم بدبختی و بیچارگی دنیای دیروز و امروز را آفریده روشنی ببندازیم!

تئودور روزولت (Theodore Roosevelt) ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ میلادی. از حزب جمهوریخواه.

در تاریخ دوازدهم فوریه ۱۹۰۱ میلادی، تئودور روزولت، طرح Platt Amendment را پایه‌ریزی و به تصویب رسانید. طرحی که بر اساس آن، امریکا به خود حق می‌داد نه تنها سیاست‌گذاری‌های داخلی، بلکه سیاست‌های خارجی و همه‌ی قراردادهای بین‌المللی کوبای به ظاهر مستقل و دارای حقوق برابر را دیکته و نظارت نماید. بر اساس همین طرح، امریکا اجازه یافت تا گوانتانامو بی (Guantanamo Bay) را به مبلغ چهارهزار دلار در ماه از کوبا اجاره و در آنجا پایگاه نظامی بر پای نماید. منطقه‌ای که برای همیشه در تصرف ایالات متحده امریکا ماند و امروزه یکی از مخوف‌ترین زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های جهان مدرن و پیشرفته را در دل خود جای داده است.

در سال ۱۹۰۳ میلادی، یعنی دومین سال ریاست جمهوری روزولت، نیروی دریایی امریکا، در خاک هندوراس پیاده شد تا انقلاب مردم این کشور را سرکوب و به خاک و خون بکشد. در سال ۱۹۰۴ میلادی، خاطره‌ی حمله به هندوراس در یکی دیگر از کشورهای امریکای مرکزی، یعنی دومینیکن زنده و تکرار شد. در این سال نیروی نظامی ایالات متحده امریکا، تحت عنوان دفاع و حمایت از منافع امریکا، این کشور را اشغال نمود.

در همان سال ۱۹۰۴ میلادی، بعد از موفقیت در کوبا، دومینیکن و هندوراس، تئودور روزولت سیاست خارجی ایالات متحده را بر پایه دکترین مونرو بنیان نهاد. بر اساس این دکترین، ایالات متحده امریکا به خود حق می داد تا به عنوان (پلیس بین المللی)، همه‌ی امور مربوط به امریکای مرکزی را تحت نظر و در کنترل خود داشته باشد.

در سال ۱۹۰۷ میلادی، نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا وارد کشور مستقل و دارای حق حاکمیت نیکاراگوئه شدند تا سیاست دلار Dollar Diplomacy را در این کشور پیاده نمایند. در همین سال، ایالات متحده امریکا، به بهانه جنگ بین هندوراس با نیکاراگوئه، دو بار نیروهای نظامی خود را وارد سرزمین هندوراس نمود.

ویلیام اچ تفت (William H. Taft) ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳ از حزب جمهوریخواه.

ویلیام اچ تفت، به مجرد ورود به کاخ سفید، سیاست‌های خارجی تئودور روزولت جمهوریخواه را دنبال کرد و مجموعه ای از جنگ‌ها و دخالت‌های سرکوبگرانه نظامی را که به جنگ‌های

موز (Banana Wars) شهرت یافتند در کشور های امریکای مرکزی را تدارك دید.

در سال ۱۹۱۰ میلادی، نیروی دریایی ایالات متحده امریکا، برای بار دوم کشور نیکاراگوئه را اشغال نظامی کرد.

در سال ۱۹۱۱ میلادی و در خلال جنگ داخلی هندوراس، بار دیگر ویلیام اچ تفت، رئیس جمهوری ایالات متحده، ارتش امریکا به این کشور گسیل داشت تا به بهانه حفظ منافع امریکا، مردم این کشور را به خاک و خون بکشانند!

در سال ۱۹۱۲ ایالات متحده امریکا، بر خلاف میل باطنی و خواست مردم نیکاراگوئه، خانواده سوموزا را در این کشور بلا زده به قدرت رسانید که تا سال ۱۹۷۹ میلادی و قدرت یافتن نیروی ساندنیست ها، با سرکوب و اختناق و شکنجه و کشتار حکومت کردند. بین سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۳ ارتش ایالات متحده امریکا، نیکاراگوئه را در اشغال مستقیم خود داشت و در جنگ داخلی ۲۰ ساله آن کشور، در پشتیبانی از سوموزا و علیه ساندنیست ها، شرکت داشت. این سیاست ضد مردمی و ضد بشری را رؤسای جمهور دیگر ایالات متحده امریکا، چه از حزب دمکرات و چه از حزب جمهوریخواه، با جدیت و تلاشی همه جانبه دنبال کردند. بطور مثال می توان از دخالت های نظامی امریکا در هائیتی ۱۹۱۵، جمهوری دومینکن در سال ۱۹۱۶ و پاناما در سال ۱۹۱۸ نام برد.

وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱
از حزب دموکرات.

در سال ۱۹۱۵ میلادی، ایالات متحده امریکا اقدام به دخالت نظامی در کشور هائیتی نمود.

در سال ۱۹۱۶ میلادی، ارتش سرکوبگر امریکا وارد جمهوری دومنیکن شد.

لازم به یاد آوریم که ویلسون عامل دخالت امریکا در جنگ جهانی اول بود. به دستور وی در تاریخ هفتم دسامبر ۱۹۱۷، نیروهای نظامی امریکایی، به صورتی محدود و نه گسترده با نیروهای نظامی امپراتوری اتریش - مجارستان وارد جنگ شدند.

در سال ۱۹۱۸ میلادی، امریکا قسمت‌هایی از کشور پاناما را با قدرت نظامی اشغال کرد.

جنگ جهانی اول، وقوع انقلاب کبیر اکتبر را در پی داشت. انقلابی که جهان را به دو قطب متضاد تبدیل و ضمن فراهم آوردن زمینه‌ی استقلال و خودمختاری پاره‌ای از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره‌ی سابق، آتش انقلاب و جنبش‌های رهایی بخش توده‌ای را نیز در سراسر جهان شعله‌ور نمود. واکنش ایالات متحده امریکا و شخص رئیس‌جمهور ویلسون در قبال چنین رویداد غیر مترقبه و تکان دهنده‌ای، صدور اعلامیه ۱۴ ماده‌ای «حق تعیین سرنوشت خود توسط ملت‌ها» بود. اعلامیه‌ای که در حقیقت تجزیه امپراتوری‌ها، بویژه امپراتوری اتریش - مجارستان را هدف قرار داده بود. به گفته‌ی معاون ویلسون، (رئیس‌جمهور به حق تعیین سرنوشت ملت‌ها اعتقاد راسخ و پا بر جایی نداشت. اقدام وی در جهت تضعیف قدرت امپراتوری‌ها در مقابل قدرت ایالات متحده امریکا بود).

ایالات متحده امریکا، با دخالت‌های سبعانه‌ی نظامی و سرکوب جنبش‌های آزادیخواهانه‌ی مردم تحت عنوان دفاع از منافع حیاتی امریکا، در واقع دو هدف اصلی را دنبال می‌کرد.

اول: اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی در کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی با دخالت نظامی و حمایت از رژیم‌های وابسته

و سرسپرده به خود، کنترل مستقیم این کشورها توسط افراد دست نشاندهی خود.

دوم: از آنجائی که ایالات متحده امریکا، فرصت‌ها را در جهت به مستعمره گرفتن کشورهای جهان سوم بویژه شرق آسیا و آفریقا از دست داده بود، همزمان با تلاش و کوشش در جهت تجزیه و تضعیف امپراتوری‌های اروپایی، بدنبال ایجاد و استحکام بخشیدن به امپراتوری خود در قسمت غربی کره زمین بود.

دکترین مونرو در واقع مانع نفوذ کشورهای اروپایی به این منطقه از جهان شد و دست ایالات متحده را در این حوزه بازگذاشت. امری که وابستگی سیاسی و اقتصادی دهشتناک و غیر قابل جبران کشورهای این منطقه به ایالات متحده را در پی داشت و چنان وضعیتی به بار آورد که این کشورها تا کنون نیز با آن دست به گریبان هستند.

از سویی دیگر، ایالات متحده امریکا با تکیه و بهانه قرار دادن سیاست انزوا، در سال ۱۹۲۰ در جامع ملل که خود یکی از طراحان آن بود حضور نیافت. عدم حضور امریکا در جامعه‌ی که خود از طراحان و پیشنهاد دهندگان آن بود، بی اعتباری بیش از حد و خروج دیگر کشورهای عضو را در پی داشت. اقدامی که در نهایت به انحلال جامعه‌ی ملل، هم زمان با آغاز جنگ جهانی دوم انجامید!

وارن هاردینگ (Warren Harding) ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ از حزب جمهوریخواه.

در سال ۱۹۲۱ میلادی، یعنی در آغاز ریاست جمهوری هاردینگ، نیروهای ارتش امریکا به بهانه‌ی اختلاف مرزی و

درگیری بین دو کشور پانام و کستاریکا، به پاناما حمله نموده و این کشور را به اشغال نظامی خود در آوردند!

در سال ۱۹۲۲ میلادی، ارتش ایالات متحده امریکا با ناسیونالیست‌های ترک در شهر از میر ترکیه درگیر شد.

در همان سال ۱۹۲۲ میلادی، نیروی دریایی امریکا به کشور چین حمله نمود تا قیام ناسیونالیست‌های چینی به رهبری سون یات سن، را که فردی ملی و مورد حمایت قاطبه مردم چین بود در هم شکند.

در سال ۱۹۲۳ میلادی ارتش ایالات متحده امریکا، به بهانه دفاع از منافع یک شرکت تجاری امریکایی که در هندوراس فعالیت داشت، این کشور را به اشغال خود در آورد.

کالوین کولیج (Calvin Coolidge) ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ از حزب جمهوریخواه.

در سال ۱۹۲۵ میلادی تفنگداران نیروی دریایی ایالات متحده امریکا، به دفاع از حکومت دست نشانده خود وارد کشور پاناما شدند و با قساوت و خشونت هر چه تمامتر اعتصاب‌های عمومی مردم این کشور را در هم شکستند!

در ماه‌های آغازین سال ۱۹۲۶ میلادی، جنگ‌های داخلی و جنبش مردمی علیه خانواده‌ی دست نشانده‌ی ساموزا در نیکاراگوئه شروع شد. نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا، به دستور کاخ سفید و رئیس جمهور کالوین، بدون فوت وقت و کمترین تاخیر وارد عمل شدند و سرتاسر خاک آن کشور را به اشغال خود در آوردند! این نیروهای، پس از اشغال کشور و بازگرداندن آرامش منطقه‌ی بیطرفی برای حفظ سرمایه داران امریکایی در نیکاراگوئه ایجاد نمودند.

یک سال بعد، یعنی در ژانویه سال ۱۹۲۷ میلادی، نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا، مستقر در نیکاراگوئه به بهانه تقویت قدرت نظامی خود، هفت ناوشکن و دو کشتی جنگی سبک، با هدف زمینه سازی حضور طولانی مدت خود در نیکاراگوئه وارد این کشور نمودند.

هربرت هوور (Herbert Hoover) ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ از حزب جمهوریخواه.

در دوران ریاست جمهوری هربرت هوور، ارتش ایالات متحده آمریکا فعالیت چشمگیر و قابل توجهی نداشت. بدو نسبت می دهند که مخالف جنگ و جنگ افروزی بوده و بر این عقیده که: « مردان سنین بالا اعلام جنگ می کنند، اما این جوانان هستند که می باید به جنگ بروند و کشته شوند ». در حالیکه چیزی جز بحران بی سابقه و فلج کننده‌ی سال ۱۹۲۹ میلادی، عامل زمینگیر شدن بازوی مسلح سرمایه داری و مهربانی انساندوستانه‌ی رئیس جمهور نبوده است. در نتیجه رکود اقتصادی و بحران دهشتناکی که گریبانگیر ایالات متحده آمریکا و جهان سرمایه داری شده بود، در آمریکا دوازده میلیون نفر به ارتش بیکاران پیوستند. بیست هزار کمپانی و هزار و ششصد و شانزده بانک ورشکست شدند. علاوه بر آن، در همین سال، در سرزمین دمکراسی و قدرتمندترین قدرت اقتصادی جهان سرمایه داری بیست و سه هزار نفر دست به خودکشی زدند! با این حال، رئیس جمهور انساندوست و ضد جنگ، در سال ۱۹۳۲ میلادی، کشتی های جنگی خود را به بهانه‌ی حفظ منافع ایالات متحده با السوادور فرستاد.

فرانکلین. د. روزولت (Franklin Roosevelt) ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ از حزب دمکرات.

دوره ریاست جمهوری فرانکلین روزولت مقارن با آغاز و پایان جنگ جهانی دوم بود. و ایالات متحده امریکا، در روزهای پایانی جنگ و با هدف پیشگیری از اشغال سراسری اروپا توسط نیروهای شوروی که تمامی کشورهای بلوک شرق و نیمی از خاک آلمان را به تصرف در آورده بودند، به نفع متفقین وارد جنگ شد. آن هم بدین دلیل که روزولت و سنای امریکا دخالت در اروپا را به نفع امریکا تشخیص داده و ارزیابی نمودند. زیرا: در مرحله‌ی نخست، از بلعیده شدن اروپا توسط ارتش سرخ جلوگیری به عمل می‌آورد و سرمایه داران اروپایی را مقروض امریکا می‌کرد.

ثانیاً، همانطور که آینده نشان داد، بعد از سقوط هیتلر و ارتش تا دندان مسلح نازی، امریکا می‌توانست در طرح بازسازی اروپا که بعدها به طرح مارشال (Marshal plane) مشهور گردید شرکت کند و سودهای هنگفتی از این راه و تحت نام غرامت جنگی از آلمان بعد از جنگ به جیب سرمایه داران امریکایی سرازیر کند. از همه مهمتر حضور دائمی و مستمر ارتش ایالات متحده در اروپا و در مجاورت بلوک شوروی بود. امری که سال‌های متمادی صورت واقع پذیرفت و به امریکاییان این امکان را داد تا در تصمیم‌گیری‌های سیاست مداران اروپایی تا زمان فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و پایان عمر اتحاد جماهیر شوروی، دخالت مستقیم و بدون چون و چرا داشته باشند.

با آغاز جنگ دوم جهانی در اروپا در سال ۱۹۳۹ میلادی، امریکا توانسته بود در زمینه تولید هواپیما، کشتی جنگی و تجارتی، توپ و تانک و صنایع جنبی نظامی بیش از کشورهای

روسیه، انگلستان، فرانسه و آلمان جنگ افزار تولید نماید. این حرکت در آمریکا باعث رونق صنایع و اقتصاد آمریکا شده بود. اما محصولات تولید شده می بایستی در جایی مصرف شود تا روند تولید متوقف نشود. روزولت رئیس جمهور آمریکا در ابتدای جنگ اعلان بی طرفی کرد اما به فکر مصرف سلاح های تولید شده بود. به این جهت در ۱۱ مارس ۱۹۴۱ قانونی از کنگره آمریکا به نام « قانون وام و اجاره The Lend Lease Act » به تصویب رسید. به دنبال تصویب این قانون بود که زیردریایی های آلمان در اقیانوس اطلس مزاحم کشتی های آمریکایی شدند. زیرا این کشتی ها برای انگلستان ملزومات نظامی حمل می کردند. به دنبال حمله ناگهانی ارتش آلمان به روسیه در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ و پیشرفت سریع ارتش هیتلر به سمت مسکو، لنینگراد و استالینگراد و اعلان جنگ میهنی در روسیه بر ضد تجاوز نازیسم، چرچیل نخست وزیر انگلستان از فرصت استفاده کرد و ضمن ملاقات با رئیس جمهور آمریکا، تئودور روزولت در عرشه کشتی (پرنس آف ولز Prince of Wales) ضمن محکوم کردن تجاوز آلمان به اتحاد جماهیر شوروی، روسها را به کمک آمریکا امیدوار ساخت. از آن پس عملاً دولت آمریکا نیز به متفقین پیوست و در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ برای انتقال کمک های انگلیس و آمریکا به شوروی، خاک ایران که در جنگ تعلام بیطرفی نموده بود، به اشغال متفقین در آمد و با استفاده از راه آهن سراسری ایران، سیل کمک های تسلیحاتی آمریکا به سوی روسیه شوروی سرازیر شد.

واقعه حمله ژاپن که متحد آلمان بود، به بندر « پرل هاربر » در هاوایی باعث شد که آمریکا در ۸ دسامبر سال ۱۹۴۱ میلادی، ایالات متحده آمریکا، درکنار انگلستان از مجموعه دولت های متفق، تنها به ژاپن اعلان جنگ داد. و از آنجا که آلمان، ایتالیا و ژاپن در سپتامبر ۱۹۴۰ پیمان سه جانبه ای در مورد همکاری

در نبرد در صورت حمله دشمن به هر یک از سه کشور امضا کرده بودند، آدولف هیتلر رهبر حزب نازی و فرمانروای آلمان نیز در ۱۱ دسامبر به امریکا اعلان جنگ داد.

در ۷ اوت ۱۹۴۲ میلادی، نیروی دریایی آمریکا در کانال «گودال» واقع در سالومون پیاده شدند.

در ۸ آوریل ۱۹۴۲ میلادی، توسط بمب افکن های امریکایی نخستین حمله هوایی، آن هم به طور ناگهانی و غیر مترقبه علیه پایتخت ژاپن، یعنی شهر توکیو صورت گرفت.

بین سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ نیروهای امریکایی با تفوق بر ژاپن این کشور را به دو نیم تقسیم کردند.

در ۶ ژوئیه ۱۹۴۴ میلادی، همزمان با آزاد سازی لهستان توسط ارتش سرخ، قوای تازه نفس امریکایی همراه با تجهیزات بسیار زیاد به همراه نیروهای انگلیسی و کانادایی و با هدف پیش گفته شده، در ساحل نرماندی فرانسه پیاده شدند و با آلمان وارد جنگ شدند.

هری. اس. ترومن (Harry S. Truman) ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ از حزب دموکرات.

در ۱۶ ژوئیه سال ۱۹۴۵ میلادی، پس از پنج سال تلاش شبانه روزی دانشمندان امریکایی - آلمانی، در قالب طرح های مخفیانه و کاملاً سری « لوس آلاموس »، نخستین بمب اتمی با نام « Gadget » در حضور یکصد نفر از دانشمندان در صحرای « آلاموگودور » در صحرای نیو مکزیکو واقع در جنوب غربی ایالات متحده امریکا آزمایش شد. با این هدف نامیمون تا برتری قدرت نظامی - هسته ای امریکا در عرصه جهانی و بین المللی را تثبیت نماید.

پس از تسلیم آلمان در ماه مه ۱۹۴۵، هری ترومن در جولای همان سال در کنفرانس (پست دام) که جهت بحث و گفتگو پیرامون اروپای پس از جنگ تشکیل شده بود، شرکت کرد و زمینه های حضور مستمر ایالات متحده آمریکا در اروپا را تثبیت نمود.

با هدف زهر چشم گرفتن از اتحاد جماهیر شوروی پیروزمند و ژوزف استالین رهبر این کشور، بدون در نظر گرفتن پایان جنگ و تسلیم بدون قید و شرط ژاپن، به دستور هری ترومن، هواپیمای آمریکایی، شهر هیروشیما را در ساعت هشت و پانزده دقیقه صبح روز ششم آگوست ۱۹۴۵ بوسیله بمب اورانیمی با نام (پسرک Little Boy) بمباران کرد. سه روز بعد از این بمباران که طی آن هزاران نفر از مردم بی دفاع و بیگناه اعم از زن و کودک و پیر و جوان به دیار عدم فرستاده شدند، شهر ناکازاکی یکی دیگر از شهرهای بی دفاع ژاپن در ساعت حدود یازده و پانزده دقیقه هدف بمب پلوتونیمی با نام (مردچاق Fat Man) قرار گرفت.

هری ترومن چند روز بعد از این کشتار بی شرمانه و ددمنشانه، در مصاحبه ای، با اعلام خبر استفاده آمریکا از بمب اتمی، وقیحانه ادعا نمود که: « ما با این کارمان مانع از کشته شدن جوانان آمریکایی به دست ژاپنی ها شده ایم »!

در سال ۱۹۴۷ میلادی، طی عملیات سرکوبگرانه‌ی چپانکایچک، رهبر حزب کومین تانگ (در چین) که با حمایت و پشتیبانی همه جانبه‌ی ارتش ایالات متحده آمریکا صورت گرفت، بیش از ده هزار نفر از مردم بیگناه چین که خواهان رفاه و عدالت اجتماعی بودند، جان باختند .

در سال ۱۹۵۰، آمریکا در برافروختن جنگ کره و دخالت در جنگ هند و چین شرکت داشت که تا سال ۱۹۵۳ نیز ادامه داشت .

همانگونه که پیشتر گفتیم: با پایان جنگ جهانی دوم و شکست متفقین، امریکا در پوشش طرح بازسازی اروپا یا طرح و برنامه‌ی مارشال وارد اروپای بعد از جنگ شد. وضعیت نابسامان و بحران زده‌ی اروپا زمینه‌ای فراهم آورده بود تا ایالات متحده‌ی تازه نفس و پر قدرت با در دست گرفتن سیستم اقتصادی و صنعتی کشورهای آسیب دیده، به سرعت جای پای خود را محکم و برنامه‌ی دخالت‌های بیشتر در سرنوشت اروپای آینده را مهیا سازد. به سرعت صنایع این کشور توانست صنایع مشابه کشورهای اروپایی را حتی در بازارهای داخلی آنها تحت الشعاع قرار دهد. این برتری اقتصادی منجر به برتری سیاسی، فرهنگی، و نظامی امریکا در قاره‌ی اروپا نیز گردید. با نگاهی گذرا به تاریخ ایالات متحده امریکا در می‌یابیم که سنگ بنای مداخله سیاسی امریکا در جهان نیز در همین دوره بر زمین گذاشته شده است. با تأسیس سازمان ملل متحد بعد از جنگ جهانی دوم، امریکا با بدست آوردن حق وتو در این سازمان، نه تنها به برتری قدرتی باور نکردنی دست یافت، بلکه پیش زمینه‌ی مداخله‌ی آشکار و بلامنازعه‌ی خود در امور جهانی را نیز فراهم نمود.

تنها تهدید کننده‌ی جدی منافع امریکا در این دوره، اتحاد جماهیر شوروی بود. با دستیابی اتحاد جماهیر شوروی به سلاح هسته‌ای و به پایان رسیدن دوره‌ی انحصار، دوران نوینی در تاریخ جهان آغاز گردید که به جنگ سرد معروف گردید. در این زمان ایالات متحده امریکا با انعقاد پیمان نظامی آتلانتیک شمالی (NATO) و به بهانه‌ی مقابله با حمله‌ی احتمالی اتحاد جماهیر شوروی و هم پیمانانش (بلوک شرق) حضور نظامی خود را در امریکای شمالی و اروپای غربی تثبیت کرد. علاوه بر آن، با مداخله در استقرار پلیس سازمان ملل در شبه جزیره کره، در این منطقه نیز حضور یافت که

بحرانهای دو کره در سالهای بعد متأثر از آن بود. همچنین از سال ۱۹۴۷ میلادی، همزمان با اشغال سرزمین فلسطین توسط دولت نوبنیاد اسرائیل با حمایت و پشتیبانی مستقیم و مستمر ایالات متحده امریکا، عملاً مرکز نفوذ صهیونیسم به ایالات متحده انتقال یافت و امریکا حمایتهای آشکار خود را از اسرائیل به طرق مختلف از قبیل (حمایتهای سیاسی ، مالی و نظامی - وتو قطعنامه ها علیه اسرائیل - طرح قیمومیت برای فلسطین و ...) آغاز کرد.

دوایت. د. آیزنهاور (Dwight D. Eisenhower) ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ از حزب جمهوریخواه.

در سال ۱۹۵۳ میلادی، بعد از آماده شدن طرح کودتا در ایران، مقامات انگلیس و سرویس جاسوسی ام.آی.۶ موفق به جلب حمایت آیزنهاور برای کودتا در ایران شدند. پس از به قدرت رسیدن جمهوریخواهان، کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی (۱۹ اوت ۱۹۵۳ میلادی)، با همکاری و همیاری درباریان وابسته، سیاستمداران خود فروخته، نظامیان سرسپرده و خائن، اراذل و اوباش و فواحش در ایران انجام می گیرد. کودتایی که در نتیجه آن دولت دکتر محمد مصدق، نخست وزیر ایران ساقط می شود. شاه فراری دوباره به قدرت باز می گردد تا زمینهی دیکتاتوری و سرکوب اعتراضات مردمی (در ۲۵ سال بعد از کودتا)، و وابستگی بیش از پیش سیاسی، نظامی، فرهنگی و غیره به ایالات متحده امریکا را فراهم نماید. دیکتاتوری و استبدادی که طی آن هزاران نفر از فرزندان این مرز بوم، توسط سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، کمیتهی مشترک (شهربانی - ساواک) به اصطلاح ضد خرابکاری و بیدادگاه های نظامی به خاک و خون در غلطیدند!

در ژوئیه ۱۹۵۴ میلادی دولت مردمی گواتمالا به رهبری (جاکوبو آربنز)، به خواست مردم کشورش، املاک اتحادیه بزرگ چند ملیتی را ملی کرد. علت هم این بود که اتحادیه تمام زمین های کشاورزی کشور را در انحصار خود داشت و با تمام توان دهقانان گواتمالایی را استثمار و غارت می نمود. ایالات متحده امریکا، این حرکت جسورانه ی آربنز و مردم گواتمالا را بر نتافت. بر این اساس دولت آربنز توسط سازمان سیا و در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور سرنگون شد. دیکتاتوری دست نشانده ای که جانشین دولت جاکوبو آربنز گردید، دست به کشتار سُبْعانه ی مردم و روستائیان حق طلب زد. به طوری که گفته می شود، در این کشتار ددمنشانه و غیر انسانی حدود یکصد و بیست هزار نفر از روستائیان و دهقانان گواتمایی کشته شدند. این دومین کودتای سازمان سیا و دولت جمهوریخواه امریکا در دو سال پی در پی بود. امریکا تا سال ۱۹۶۰ در گواتمالا ماند و به سرکوب و غارت مردم این سرزمین ادامه داد.

در سال ۱۹۵۶ امریکا در بحران کانال سوئز، مداخله کرد. در سال ۱۹۵۷ میلادی، به دنبال خیزش اعتراضی مردم هائیتی، ایالات متحده امریکا به نیروی دریایی خود آماده باش داد و مردم هائیتی را تهدید به حمله و سرکوب نمود!

در ژوئیه سال ۱۹۵۸ میلادی، نیروی دریایی ایالات متحده امریکا کشور لبنان را به اشغال خود در آورد.

در سال ۱۹۵۹ میلادی، بدنبال وقوع انقلاب در چین و پیروزی نیروهای مردمی به رهبری حزب کمونیست و مائو تسه تونگ، ایالات متحده امریکا، به نفع اقلیتی که به رهبری چانکایچک، به جزیره فرمز (تایوان) گریخته و تشکیلات خود را چین ملی می نامید مداخله و در جهت سرنگونی جمهوری دموکراتیک خلق چین تلاش نمود.

در سال ۱۹۵۹ میلادی، امریکا به پاناما تجاوز نظامی کرد.

در سال ۱۹۶۰ میلادی، ایالات متحده امریکا به بهانه‌ی جلوگیری از پیشروی و نفوذ کمونیسم در کشورهای شرق آسیا از جمله جنگ های داخلی کشور لائوس واقع در منطقه‌ی هندوچین مداخله نمود و تا سال ۱۹۶۳ در لائوس حضور نظامی داشت.

در اواخر سال ۱۹۶۰ میلادی، قسمت هایی از کشور دومینیکن به اشغال بیست هزار نفر از نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا در آمد. این اشغال تا سال ۱۹۶۵ میلادی ادامه داشت. در سال ۱۹۶۰ میلادی، ایالات متحده امریکا، جنگ خود را با سرزمین ویتنام که تا آن روزگار مستعمره فرانسه بود، شروع کرد. جنگی که به گواهی و شهادت تاریخ، یکی از این جنگ طولانی ترین و پرهزینه ترین جنگ های تاریخ امریکا بود. جنگ که اعتراض های جهانی و مردم امریکا را به دنبال داشت، تا سال ۱۹۷۵ و شکست مفتضحانه و خفت بار ابر قدرت سرمایه داری ادامه داشت.

جان اف کندی (John F. Kennedy) ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ از حزب دمکرات.

در اگوست ۱۹۶۱ میلادی، دیوار برلین قد برافراشت تا قسمت غربی برلین، تحت نفوذ امریکا و دیگر کشورهای بزرگ غربی را از قسمت شرقی که حوزه‌ی نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بود جدا و منفک نماید. این دیوار به مدت ۲۸ سال پایدار ماند! از سال ۱۹۶۱ میلادی، دولت کوبا به رهبری فیدل کاسترو که در انقلابی مردمی به عمر حکومت دست نشانده‌ی باتیستا پایان داده بود، مورد تحریم همه جانبه اقتصادی ایالات متحده امریکا قرار گرفت. تحریمی که به پیوستن کوبا به اعمار اتحاد جماهیر شوروی منجر گردید.

در سال ۱۹۶۲ میلادی، ایالات متحده مجدداً کشور گواتمالا را تهدید به دخالت و اشغال نظامی کرد.

در همان سال ۱۹۶۲ میلادی، ایالات متحده امریکا به نیروهای نظامی خود آماده باش داد و بدون فوت وقت در کشور تایلند حضور نظامی یافت.

در پاییز همان سال ۱۹۶۲ میلادی، ایالات متحده امریکا، کوبا را به محاصره دریایی خود در آورد و به اتحاد جماهیر شوروی هشدار داد تا از استقرار موشک های میان برد در خاک کوبا خودداری ورزد. دولت امریکا هشدار داد، در صورتی که این خواست برآورده نشود، نه تنها کشتی های روسی حامل موشک ها توقیف خواهند شد، بلکه خاک کوبا نیز مورد حمله قرار گرفته و اشغال خواهد گردید. این اولین برخورد و بحران اتمی بین دو ابرقدرت دارنده سلاح های کشتار جمعی بود.

همچنین در دوران ریاست جمهوری جان اف کندی بود که به شاه ایران فشار آورده شد تا در راستای منافع حیاتی ایالات متحده امریکا و تبدیل ایران به بازار مصرف کالاهای امریکایی و غربی، اصلاحاتی را در ایران انجام دهد. به همین دلیل دکتر علی امینی را برای سمت نخست وزیری به شاه تحمیل کردند. شاه ایران زیر فشار دولت ایالات متحده امریکا و رئیس جمهور جان اف کندی مجبور شد دست به تغییراتی بزند که در تاریخ ایران به انقلاب سفید شاه و مردم معروف شد.

در سال ۱۹۶۲ میلادی، جان اف کندی، در شهر دالاس-تگزاس مورد حمله مسلحانه قرار گرفت ترور شد. طبق قانون اساسی ایالات متحده امریکا، لیندون جانسون معاون وی عهده دار ریاست جمهوری امریکا گردید تا دوره ریاست جمهوری ناتمام کندی را به پایان برساند.

لیندون جانسون (Lyndon Johnson) ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۹ از حزب دمکرات.

در سال ۱۹۶۳ میلادی، ایالات متحده امریکا، بطور غیر مستقیم و با همکاری سربازان بلژیکی و در امور داخلی کنگو (زئیر) مداخله مداخله نمود. هدف از این مداخله شرم آورانه که با همکاری و همیاری عوامل داخلی سرسپرده ای چون (موبوتو سه سه سه کو و موسی چومبه) و دیگر مرتجعین محلی و منطقه ای صورت پذیرفت، سرنگونی دولت قانونی و مردمی (پاتریس لومومبا) بود. این دخالت و عملیات راهزنانه به قتل لومومبا و به خاک و خون کشیده شدن مردم کنگو و سلطه ی غرب منجر شد.

پاتریس لومومبا که بود؟

پاتریس لومومبا، سیاستمدار و اولین نخست وزیر کشور جمهوری دموکراتیک کنگو (زئیر) بود. وی رهبر استقلال کنگو از استعمار بلژیک است. او مبارزات ضد استعماری خود را از جوانی آغاز کرد و راه را برای استقلال کشورش از استعمار بلژیک فراهم نمود. وی دست بلژیک را از منابع زیر زمینی غنی و ثروتمند کنگو و بانک های این کشور کوتاه نمود. عملی که به مذاق غرب، از جمله ایالات متحده امریکا که جهان را جزء منافع حیاتی خود به شمار می آورد، خوش نیامد. بنا بر این ده هفته از نخست وزیری لومبا نگذشته بود که با کودتای سیا ساخته و همکاری متقیم استعمارگران سابق بلژیکی عزل، زندانی و متواری شد.

تحقیقات نشان میدهد که بعد از کودتای امریکایی ژنرال موبوتو سه سه سه کو، لومومبا که در تلاش بود بایکپارچه سازی کشور و جلوگیری از جدایی غنی ترین استان کشور یعنی

کاتانگا، از چپاول معادن طلا و الماس این کشور جلوگیری کرده و بهره این نعمت خدادادی را عاید مردم فقیر این کشور کند، از قدرت برکنار و به زندان افتاد.

بر اساس برخی مطالعات، دستور مرگ لومومبا از سوی وزیر کشور کاتانگا (مرکز معادن غنی طلا، الماس، کبالت، اورانیوم و دهها معدن ارزشمند دیگر که بعد از استقلال با توطئه بلژیک در صدد کسب خودمختاری برآمد) صادر شد. عده ای نیز بر این عقیده اند که دستور قتل لومبا از سوی پادشاه بلژیک (بائودو) صادر و به مرحلهی اجرا در آمد.

پاره ای نیز ایلات متحده امریکا و انگلستان را در اوج دوران جنگ سرد، مسئول مرگ لومومبا میدانند و بر این عقیده اند که بیم سران این دو کشور از ارسال اورانیوم معادن این کشور به شوروی از طریق پاتریس لومومبا، زمینهی کودتا و مرگ فجیع و ددمنشانهی وی را فراهم آورده است.

اما نحوه مرگ لومومبا در یک گزارش تحقیقی که از سوی منابع امریکایی گزارش شده چنین است:

رهبران استان غنی کاتانگا، و در راس آنها موسی چومبه که از سوی بلژیک به عنوان رئیس جمهور کاتانگا انتخاب شده بود، تا زمانی که هواپیمای حامل لومومبا و ۲ زندانی دیگر در مرکز این استان (که اکنون لومومباشی نام گرفته) بر زمین نشست از آمدن وی به کاتانگا بی خبر بودند.

موسی چومبه و سایر مقامات سیاسی سرسپرده کاتانگا از این موضوع آشفته شده و سریعاً نشستی را در نزدیکی فرودگاه برگزار می کنند. در این نشست اضطراری موسی چومبه و وزرای دیگر پیشنهاد می کنند که لومومبا و همراهانش به زندان انداخته شوند. اما موانانگا وزیر کشور کاتانگا قتل وی را پیشنهاد و بر این امر پای می فشارد. و هنگامی که موسی چومبه نگرانی خود را از واکنش بین المللی نسبت به کشتن لومومبا

ابراز می دارد، موانگا می گوید ما اهمیتی نمی دهیم. و بدین ترتیب با کشتن وی موافقت می شود.

به دنبال این توافق، موانگا به افسران بلژیکی که نیروی پلیس کاتانگا را هدایت می کردند، دستور می دهد جوخه آتشی برای اعدام زندانیان آماده کنند و کمتر از ۵ ساعت از زمان نشستن هواپیمای حامل آنها، هر ۳ زندانی تیرباران می شوند. سپس این جانوران درنده و خونآشام، جسد های آنان را قطعه قطعه و در اسید حل می کنند. بقایای استخوانها هم خرد و به دور ریخته می شود.

چند روز بعد از این جنایت هولناک، موانگا، رذیلانه و وقیحانه ادعا کرد:

«لومومبا درحین فرار از زندان هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد و اگر کسی خلاف این را میگوید، ثابت کند.»

این جنایتکار ددمنش و عامل دست بیگانگان در سال ۱۹۹۲ درگذشت و جهان را از لوٹ وجود خود پاک نمود.

اما سرنوشت موسی چومبه: هواپیمای حامل وی در سال ۱۹۶۷ ربوده شده و به الجزایر انتقال یافت و در سال ۱۹۶۹ در زمانی که در خانه اش محبوس بود به شکل مرموزی درگذشت. دختر چومبه به نام ماری هم اکنون در بلژیک زندگی میکند. او چند مدت پیش در مصاحبه ای با آسوشیتد پرس، هرگونه مسئولیت پدرش در قتل پاتریس لومومبا را رد کرد.

مرگ لومومبا در ۳۵ سالگی و مبارزات آزادیخواهانه ی وی در راه استقلال کنگو (زئیر)، باعث گردید تا به عنوان سمبل آزادی ملل افریقایی و قهرمان ضد استعماری انقلابیون جهان مبدل و در خاطره ها زنده و جاودان بماند. هم اکنون خیابان اصلی شهر که منزل وی در آنجا قرار دارد، خیابان ۳۰ ژوئن نامیده و یکی از میدان های این خیابان به نام وی نامی شده است.

در سال ۱۹۶۳ میلادی، ایالات متحده، اندونزی و فیلیپین را تهدید به حمله نظامی نمود و به نیروهای نظامی خود آماده باش داد.

در سال ۱۹۶۴ میلادی، امریکا با حمله مجدد به پاناما این کشور را اشغال کرد.

در آگوست ۱۹۶۴ میلادی، ایالات متحده به ویتنام شمالی حمله کرد و آنجا را اشغال نمود.

در سال ۱۹۶۵ میلادی، امریکا با مداخله در اندونزی، در این کشور کودتا کرد و دولت قانونی و مردمی احمد سوکارنو را سرنگون نمود. اندونزی تا سال ۱۹۴۲ میلادی مستعمره هلند بود و در دوران جنگ جهانی دوم به اشغال ژاپنی ها در آمد. در روز ۱۷ اوت ۱۹۴۵ میلادی به رهبری دکتر احمد سوکارنو (۶ ژوئن ۱۹۰۱ - ۲۱ ژوئن ۱۹۷۰) و محمد حتاوی به استقلال دست یافت. سوکارنو اولین رئیس جمهور اندونزی بود که در کودتایی امریکایی بر کنار و قدرت را به محمد سوهارتو (۸ ژوئن ۱۹۲۱ - ۲۰۰۸) واگذار نمود.

حین جنگهای اعراب و اسرائیل، در سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳، امریکا کمک های فراوان نظامی و مالی به دولت اشغالگر اسرائیل کرد. به نحوی که این رژیم توانست ضمن آواره نمودن فلسطینیان و وارد آوردن خسارت های جبران ناپذیر و سنگین به کشورهای مصر، سوریه، اردن و لبنان، بر صحرای سینا و بلندی های گولان نیز دست یابد.

در سال ۱۹۶۷ میلادی، مداخله‌ی سیاسی ایالات متحده امریکا در امور کشور یونان، منجر به روی کار آمدن و استقرار دیکتاتوری سرهنگان در این کشور شد.

ریچارد نیکسون (Richard M. Nixon) ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴
از حزب جمهوریخواه.

دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون را می توان یکی از جنجالی ترین و پرفراز و نشیب ترین دوره های تاریخی ریاست جمهوری در این کشور ارزیابی نمود. زیرا بیشترین توطئه ها و تعداد کودتاهای نظامی (هر سال یک کودتا) در چهارگوشه جهان طراحی و به مرحله ی عمل در آمد. اگر دوره ی ریاست جمهوری نیکسون را به دقت مورد کنکاش و مطالعه قرار دهیم، در می یابیم که کادر رهبری و هدایت کننده ی کاخ سفید به چیزی جز مداخله نظامی در امور دیگر کشورها و برافروختن آتش جنگ نمی اندیشیده است. سیاست ردیلانه و کاملاً ضد بشری و غیر انسانی ای که در نهایت به افتضاح و رسوایی سیاسی (واترگیت) منجر و ریچارد نیکسون را مجبور به استفا و ترک کاخ سفید نمود.

در سال ۱۹۶۹ میلادی، زمانی که آتش جنگ ویتنام به کشور کامبوج سرایت کرد، ریچارد نیکسون ارتش ایالات متحده امریکا را به کامبوج گسیل داشت.

در سال ۱۹۷۱ میلادی، امریکا از کودتای نظامی بولیوی، این سرزمین کودتاخیز امریکای لاتین حمایت و آنرا رهبری کرد.

سال ۱۹۷۲ میلادی، را می توان یکی از شگفت انگیزترین و ماندگارترین فصل ها در تاریخ سیاسی ایالات متحده امریکا به حساب آورد. در این سال دو روزنامه نگار جوان روزنامه ی معروف و پر تیراژ واشینگتن پست، با نام های کارل برنشتاین (Carl Bernstein) و باب وودوارد (Bob Woodward) با تهور و شجاعتی بی سابقه و کم نظیر پرده از روی جاسوسی و توطئه ی سیاسی ریچارد نیکسون و حزب جمهوریخواه وی، علیه حزب رقیب، یعنی حزب دمکرات برداشتند.

در مجموعه ای نزدیک به ۵۰۰ ساعت نوار کاست مکالمه ی ریچارد نیکسون با وزرا و مشاورانش که تنها مربوط به شش

ماهه اول سال ۱۹۷۲ میلادیست نکات تازه و حیرت آوری کشف و بر ملا می شود. نوارهای این گفتگوها در آرشیو ملی امریکا نگهداری و استفاده از آنها برای عموم آزاد است. در یکی از این مکالمه ها، در گفتگو با هنری کسینجر، مشاور امنیتی کاخ سفید، ریچارد نیکسون، نظر خود را در باره‌ی جنگ ویتنام چنین بیان می دارد:

« من ترجیح می دهم از بمب اتمی استفاده شود ».

در ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۷۳ میلادی، دولت منتخب و مردمی سالوادور آلنده که در انتخابات ۱۹۷۰ و با رای مردم برگزیده شده بود، با یک کودتای نظامی خونین که توسط سازمان جاسوسی سیا طراحی و رهبری می شد، سرنگون شد. کاخ ریاست جمهوری به سختی بمباران و سالوادور آلنده کشته شد. با به قدرت رسیدن نظامیان به رهبری ژنرال آگستو پینوشه، بیش از سی هزار نفر (۳۰،۰۰۰ نفر) از روشنفکران و مردم بیگناه شیلی قربانی منافع ایالات متحده امریکا در این کشور امریکای جنوبی شدند. پینوشه با حمایت ایالات متحده امریکا، به مدت ۲۵ سال با استبداد و دیکتاتوری سبعانه و دومنشانهای بر شیلی حکومت راند و هزاران نفر از مردم این سرزمین را به دیار عدم فرستاد.

در سال ۱۹۷۳ میلادی، امریکا با اجرای کودتای نظامی در اروگوئه، دولت این کشور را سرنگون کرد.

در سال ۱۹۷۴ میلادی، با مداخله مستقیم سازمان جاسوسی سیا، در جزیره قبرس کودتایی به وقوع پیوست که منجر به سقوط و سرنگونی دولت میخائل خریستودولو موسکوس (ماکاریوس) (۱۳ اوت ۱۹۱۳ - ۳ اوت ۱۹۷۷) گردید.

قبرس در سال ۱۹۶۰ میلادی، استقلال خود را از انگلستان به دست آورد. حکومت تازه استقلال یافته‌ی قبرس بر اساس مشارکت جوامع ترک و یونانی در اداره امور این کشور اعلام

موجودیت نمود و دولت های انگلیس، ترکیه و یونان حق حاکمیت مستقل قبرس را تضمین نمودند. در سال ۱۹۶۳ میلادی، نمایندگان اقلیت ترک قبرس در پی اختلاف بر سر شیوهی اجرای این توافق از دولت قبرس خارج شدند. در پی درگیری بین دو طرف ترک و یونانی، سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۴ میلادی یک نیروی پاسدار صلح بین المللی به این جزیره اعزام داشت. در سال ۱۹۷۴ میلادی، دولت سر اسقف ماکاریوس (مطران و پیشوای کلیسای ارتدوکس قبرس)، در کودتایی امریکایی و با همکاری سرهنگان دیکتاتور یونانی سرنگون شد و دولت ترکیه (عضو پیمان نظامی آتلانتیک شمالی ناتو) با استناد به موقعیت خود به عنوان یکی از تضمین کنندگان حق حاکمیت قبرس، واحدهای نظامی خود را در شمال جزیره مستقر و عملاً جزیره را به دو منطقه یونانی و ترک نشین تقسیم کرد.

در هشتم ماه اوت ۱۹۷۴ میلادی، ریچارد نیکسون به منظور فرار از محاکمه و مجازات به خاطر جریان جاسوسی سیاسی علیه حزب رقیب که به واترگیت معروف شد، مجبور به استعفا از ریاست جمهوری و خروج از کاخ سفید گردید. به جای وی معاونش (جرال فورد) عهده دار اداره و رتق و فتق امور مربوط به رهبری کاخ سفید شد.

در تابستان ۱۹۷۶ میلادی، ایالات متحده امریکا به یاری فرانسه و لژیونرهای این کشور شتافت تا قیام مردمی (شابا) در کشور افریقایی زئیر را سرکوب و مردم این منطقه را قتل عام نمایند. در سال ۱۹۷۷ میلادی، امریکا، کشور اتیوپی از بند استعمار رسته را تهدید به مداخله‌ی نظامی نمود و به ارتش خود در سراسر جهان آماده باش داد.

جیمی کارتر (Jimmy Carter) ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ از حزب دمکرات.

جیمی کارتر، با شعار دموکراسی خواهی و برقراری حقوق بشر در سطح جهان، پا به میدان مبارزه‌ی انتخاباتی علیه جerald فورد، جانشین ریچارد نیکسون گذاشت. جerald فورد معاون ریچارد نیکسون که به دنبال رسوایی رئیسش در قضیه‌ی واترگیت به کاخ سفید راه یافته بود، تحت تاثیر شعارهای دموکراسی خواهی و حقوق بشری رقیبش شکست خورد و از میدان مبارزه بیرون رفت.

محمد رضاشاه پهلوی، شاه ایران نیز که از پیروزی جیمی کارتر احساس نگرانی می کرد، با دلارهای نفتی کمک های مالی شایان توجه ای، به جerald فورد و ستاد انتخاباتی وی نمود.

با این همه، جیمی کارتر بر رقیب انتخاباتی خود پیروز و بر تخت رهبری بزرگترین کشور سرمایه داری جهان تکیه زد.

در سال ۱۹۷۸ میلادی، ایالات متحده امریکا، که با کمک ۵۰ هزار مستشار نظامی و غیر نظامی و سیاستمداران و ارتشیان وابسته، از سال ۱۳۳۲ شمسی، یعنی تاریخ وقوع کودتای امریکایی - انگلیسی علیه دولت دکتر محمد مصدق، در امور داخلی ایران دخالت و خواسته‌های خود را دیکته و برنامه‌هایش را اجرا می نمود، به امید جلوگیری از سقوط رژیم پهلوی در ایران، حکومت نظامی ژنرال ازهارای را بر روی کار آورد.

اما این چاره‌ی درد نبود. در دی ماه ۱۳۵۷ شمسی برابر با ژانویه ۱۹۷۰ میلادی، میان رؤسای ۴ قدرت صنعتی غرب جلسه‌ای در جزیره گوادلوپ واقع در سرزمین های ماوراء بحار فرانسه در دریای کارائیب برگزار شد که موضوع اصلی و محوری آن بررسی وضعیت بحرانی ایران بود.

در این جلسه که به میزبانی والری ژیسکار دیستن رئیس جمهور فرانسه و با شرکت جیمی کارتر رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، جیمز کالاهان نخست وزیر بریتانیا و هلموت اشمیت صدر اعظم جمهوری فدرال برگزار شده بود، در مورد قریب الوقوع بودن سرنگونی حکومت محمد رضاشاه پهلوی توافق حاصل شد.

در این ارتباط سند معتبری انتشار نیافته. ولی به نقل از منابع تأیید نشده، والری ژیسکار دیستن مطرح می کند که:

« بهتر است شاه هر چه سریعتر ایران را ترک کند ».

و جیمی کارتر بعدها در خاطراتش نوشته بود که او:

« در آن جلسه حمایت بسیار کمی از شاه از رؤسای ۳ دولت دیگر مشاهده کرده و همگی آنها متفق القول بوده اند که شاه باید در سریعترین زمان ممکن از ایران خارج شود ».

فیر وقت آمریکا در ایران هم از خاطرات روزالین کارتر نقل می کند که:

« اشمیت و کالاهان در این جلسه بر موقعیت بسیار ضعیف شاه تأکید داشته اند ».

اما ژیسکار دیستن در مصاحبه با روزنامه توس در سال ۱۳۷۷ گفته بود که:

« تنها کشوری که در این جلسه زنگ خاتمه حکومت شاه را به صدا درآورد نماینده آمریکا بود و معتقد بود وقت تغییر رژیم ایران است به طوری که همه‌ی ما متحیر و متعجب شدیم. چون تا آنجا که ما مطلع بودیم آمریکا پشتیبان حکومت وقت ایران بود... ».

به گفته‌ی او:

« جیمی کارتر در این جلسه اصرار داشت که هیچ امیدی به بقای حکومت شاه نیست و او از این حکومت حمایت نخواهد کرد و احتمال برقراری یک حکومت نظامی را می داد و

نخست‌وزیر انگلیس نیز با کارتر در مورد لزوم خروج شاه از ایران هم‌عقیده بود ولی او و هلموت اشمیت به یک تحول صلح‌آمیز امید داشته و از نظریه آمریکائی‌ها غافلگیر شده بودند».

در سال ۱۹۸۰ میلادی، ایالات متحده امریکا کودتای نظامیان کره‌ی جنوبی را به قدرت رسانید.

در سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی، ایالات متحده امریکا، کودتای نظامی ترکیه به رهبری ژنرال کنعان اورن را هدایت و به قدرت رسانید!

در ماه می ۱۹۸۰ میلادی، به انتقال قدرت از رژیم پهلوی به ملایان شیعه در ایران و در پی اشغال پر ماجرای سفارت امریکا توسط مسلمانان تند رو و مهره‌هایی چون ماشاءالله قصاب، ایالات متحده امریکا، ظاهراً برای آزادی گروگان‌های خود، اقدام به دخالت نظامی در ایران نمود که با امدادهای غیبی امام زمان و توفان شن در منطقه کویری طبس با شکست مواجه شد.

رونالد ریگان (Ronald Reagan) ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ از حزب جمهوریخواه.

در سال ۱۹۸۱ میلادی، رونالد ریگان به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا وارد کاخ سفید شده بود، با کمک دیگر اعضای کابینه اش، ارتش عراق به رهبری صدام حسین تکریتی را تحریک و واداشت تا به خاک ایران حمله کند. جنگ خانمانسوز و بنیاد بر اندازی که ۸ سال ادامه یافت.

در طول جنگ تحمیلی هشت ساله، کمک‌های نظامی و اطلاعاتی کابینه ریگان به عراق و هم‌چنین ایران (ایران - کنتر) باعث طولانی و فرسایشی شدن جنگ گردید. جنگی که

علاوه بر ویرانی شهرها، از بین رفتن صنایع و مزارع زراعتی، کشته شدن بیش از یک میلیون نفر از هر دو طرف درگیر را در پی داشت.

از سال ۱۹۸۲ میلادی، با حمایت ریگان، انواع تجهیزات و تسلیحات لازم از قبیل: هواپیماهای ردیاب آواکس، کامپیوتر، ماشین های نظامی، مواد شیمیایی با استفاده دوگانه، از طریق کمپانی های مختلف امریکاییو آلمانی داخل و خارج از کشور در اختیار صدام حسین گذاشته شد. بیشتر این تکنولوژی ها و مواد در ساخت بمب های شیمیایی و استفاده از آن در جنگ با ایران و علیه کردهای ناراضی و رهایی طلب بکار گرفته شد. در سال ۱۹۸۱ میلادی، سازمان سیا و ارتش ایالات متحده امریکا، در جنگ دولت دست نشانده خود در السوادور و انقلابیون این کشور، به حمایت و پشتیبانی دولت دست نشانده و علیه انقلابیون وارد عمل شدند. این جنگ تا سال ۱۹۹۲ میلادی ادامه داشت.

در سال ۱۹۸۱ میلادی ، سازمان جاسوسی سیا در جنگ کنترها در مقابله با دولت ساندینیست ها، با کمک های مالی و نظامی به حمایت کنترها پرداخت. این پشتیبانی که ۹ سال به طول انجامید رسوایی بزرگ سیاسی کاخ سفید و کابینه‌ی رونالد ریگان را در پی داشت.

در سپتامبر سال ۱۹۸۲ میلادی، در پی ترور (بشیر جمایل) رئیس جمهور دست نشانده امریکا در لبنان، نیرو های امریکایی وارد لبنان شدند تا هم از منافع امریکا و هم از نیروهای اشغالگر اسرائیلی به رهبری آریل شارون دفاع و پشتیبانی نمایند. طی این اشغالگری رهنانه، بیروت به اشغال نیروهای امریکایی در آمد و نیروهای سازمان آزادیبخش فلسطین از بیروت اخراج شدند.

در اکتبر ۱۹۸۳ میلادی، نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا، گرانادا را که يك کشور كوچك دریای کارائیب است، بعد از روی کار آمدن دولت چپ گرا در آن کشور، به بهانه نجات چند دانشجوی امریکایی اشغال کردند. در صورتی که دانشجویان بعدها گفتند که به کمکی احتیاج نداشتند. علت این حمله جلوگیری از قدرت یافتن حکومت طرفدار شوروی و کوبا در گرانادا بود. در سال ۱۹۸۴ میلادی، جنگنده های امریکایی، ۲ هواپیمای نظامی ایران را در جنگ ایران و عراق سرنگون کردند. بزرگترین رسوایی سیاسی ایالات متحده امریکا بعد از قضیه‌ی واتر گیت، ماجرای ایران - کنتراست که در این دوران و در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان اتفاق افتاد.

ماجرای ایران - کنترا

ماجرای ایران کنترا (Iran Contra affair) که به ماجرای مکفارلین و ماجرای ایران گیت نیز معروف است، به معامله تسلیحاتی ایران با ایالات متحده آمریکا و اسرائیل از ۲۹ مرداد ماه ۱۳۶۴ تا ۱۳ اسفند ۱۳۶۵ (۲۰ اوت ۱۹۸۵ تا ۴ مارس ۱۹۸۷) بازمی‌گردد.

در این ماجرا آمریکا از طریق نفوذ ایران سعی در آزادسازی گروهان‌های امریکایی در لبنان کرد و در ازای آن تعهد نمود تا برخی قطعات ادوات جنگی و نظامی را که به واسطه تحریم امکان فروش آنها به ایران وجود نداشت، در اختیار ایران رژیم ایران قرار دهد. پول فروش این تسلیحات به طور پنهانی به ضد انقلابیون نیکاراگوئه موسوم به کنترها داده می‌شد. دولت اشغالگر صهیونیستی نیز که خواهان پیروزی ایران در جنگ و تضعیف جبهه ی متحد عربی مخالف اسرائیل بود، بخشی از فروش تسلیحات نظامی به ایران را تقبل و در دست گرفت.

ماجرای ایران- کنترا، بعد از رسوایی و اترگیت بزرگترین رسوایی سیاسی در تاریخ دیپلماسی ایالات متحده آمریکا لقب گرفته است.

بر اساس این توافق پنهانی، در تاریخ ۱۵ مرداد ماه ۱۳۶۴ (۶ اوت ۱۹۸۵) اولین محموله ی موشک های ضد تانک تاو اسرائیلی به ایران ارسال شدند. در ۲۴ شهریور همان سال (۱۵ سپتامبر ۱۹۸۵)، دومین محموله وارد تهران گردید تا راه قدس که از کربلا می گذشت گشوده و اسرائیل از صفحه ی روزگار محو گردد.

در تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۶۵ شمسی، بنیامین ویر (Benjamin Weir) گروگان امریکایی در لبنان آزاد گردید.

هم زمان با آزاد شدن دومین گروگان امریکایی در لبنان، در تاریخ ۱۱ آبان ماه ۱۳۶۵ تعداد ۲۵ قبضه توپ ۱۵۵ میلیمتری لوله بلند با شعله پوش که ساخت امریکاست ولی برای رد گم کردن و اغفال سربازان امام زمان به توپ های اتریشی معروف شده بودند، در بندر عباس تحویل حکومت امام زمان داده شد.

رونالد ریگان، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، همان ساعت مراتب تشکر و امتنان دولت متبوعش را به خاطر هماهنگی اسرائیل و رساندن به موقع تسلیحات به رژیم ایران، به اطلاع شیمون پرز، نخست وزیر رژیم صهیونیستی رسانید.

موشک ضد هوایی هاوک نیز از جمله اقلام فروخته شده به ایران بوده که شخصی به نام آدولف شوپفر آنها را از نیروی هوایی ایالات متحده امریکا تحویل تا به ایران ارسال گردد.

فردی به نام ناهم مانبار که از دلالان اسلحه اسرائیلیست، مدعی شده است که رژیم ملایان طی معاملات اسلحه با اسرائیل مقداری گاز اعصاب و گاز خردل نیز دریافت نموده است.

ارزش کل اسلحه های ارسالی به ایران طی این معامله بالغ بر ۲ میلیارد دلار امریکایی بوده است.

مهمترین افراد و اشخاصی از ملیت های مختلف و گوناگون که در ماجرای ایران کنتر نقش کلیدی و محوری داشتند، عبارتند از:

ایالات متحده امریکا: رونالد ریگان رئیس جمهور، رابرت مک فارلین، دیوید آدینگتون، الیوت أبرامز، ریچارد چنی، جان بولتون، جان پویندکستر، اوتو ریچ، اولیور نورث، جان نگرو پونت، ادوین میس، ویلیام کیسی، مایکل لدین و رابرت گیتز. کاسپر واین برگر، وزیر دفاع رونالد ریگان از مخالفان جدی ارسال تسلیحات به ایران بود. اما شیرینی دهن پر کن و بادآورده بالاخره ایشان را نیز ساکت نمود و او مسئولیت ارسال موشک های تاو به ایران را با جان و دل پذیرفت.

رژیم ایران: آیت الله سید روح الله موسوی خمینی، رهبر انقلاب و دشمن آشتی ناپذیر شیطان بزرگ و رژیم صهیونیستی، علی اکبر هاشمی بهرمان رفسنجانی، سید احمد موسوی خمینی، یادگار امام، منوچهر قربانی فر، آیت الله شیخ حسینعلی منتظری نایب الخلیفه و جانشین احتمالی امام، مهدی هاشمی برادر داماد منتظری، فتح الله امید نجف آبادی، علی هاشمی بهرمان رفسنجانی برادر زاده علی اکبر هاشمی رفسنجانی، که گویا ناخواسته و تنها به درخواست جلال ساداتیان (سفیر وقت رژیم در بریتانیا) و اصرار آلبرت حکیم وارد ماجرا شده و به عنوان واسط بین دکتر محسن رضایی و اولیور نورث در پاریس شرکت نموده است. محسن کنگرلو مشاور امنیتی نخست وزیر میر حسین موسوی که واسطه بین منوچهر قربانی نژاد و رژیم ایران گردید. کنگرلو اولین مذاکره خود با قربانی نژاد را در سال ۱۳۶۲ در پاریس انجام داد.

رژیم صهیونیستی اسرائیل: شیمون پرز، امیرام نیر، یاکو نیمرودی، آدولف شویمر دوست شیمون پرز و عدنان خاشقچی.

آدولف شوایمر، در ایالت نوادای امریکا با عدنان خاشقچی ملاقات و پیشنهاد معامله با ایران را به وی می‌کند. وی همچنین مسئولیت ارسال خمپاره انداز به ایران را به عهده داشت. و همو بود که در سال ۱۹۸۶ میلادی، نقش موثری در فاش شدن قضیه ی ایران کنتررا شد.

عربستان سعودی: عدنان خاشقچی.

نیگارگونه: دانیل اورتگا، رئیس جمهور اسبق نیکاراگوئه و رهبر ساندنیست های فارابوندو مارتی. دموکرات انقلابی و روشنفکری که بعدا همچون جرج دبلیو بوش، عیسی مسیح را در خواب دید و چون بسیاری از انقلابیون و آزادیخواهان ایرانی پذیرفت که نان را می‌بایست به نرخ روز خورد نه بیشتر.

بریتانیا: آلبرت حکیم.

لبنان: عماد مغنیه.

در ۱۳ مهرماه ۱۳۶۵ شمسی برابر با (پنجم اکتبر ۱۹۸۶)، یک هواپیمای باری قدیمی امریکایی که در حال پرواز بر فراز نیکاراگوئه بود، توسط یک موشک ضد هوایی سقوط کرد.

یوجین هیزنفاس (Eugene Hsenfus) تنها بازمانده این حادثه بود که به اسارت در آمد. بعد از اطلاع از دستگیری یوجین، سازمان سیا تصمیم گرفت هر چه سریعتر دست بکار شده و وی را به ایالت متحده باز گرداند. اما مدتی بعد یوجین در برابر دوربین های تلویزیونی حاضر و از نقش امریکا در تجهیز و پروراندن شورشیان نیکاراگوئه (کنتررا) پرده برداشت.

خبر این حادثه در حالی به اولیور نورث، عضو شورای ملی امنیت ایالات متحده امریکا رسید که وی در اروپا و در حال مذاکره با نمایندگان رژیم ایران بود. رابرت مک فارلین، عضو دیگر شورای ملی امنیت ایالات متحده امریکا نیز، به مجرد شنیدن این خبر از ادامه مذاکره و گفتگو با طرف ایرانی دست کشید و به واشنگتن باز گشت.

در روز ۱۲ آبان ۱۳۶۵ (۳ نوامبر ۱۹۸۶) روزنامه لبنانی الشراع فاش ساخت که رابرت مک فارلین، مشاور امنیت ملی رونالد ریگان در یک ماموریت مخفیانه به همراه یک کیک و یک انجیل امضاء شده توسط ریگان، به تهران سفر کرده تا از طریق فروش سلاح به ایرانیان، از کمک آنان برای آزادی گروگان های امریکایی در لبنان بهره جوید.

در روز ۴ آذر ماه ۱۳۶۵ (۲۵ نوامبر ۱۹۸۶) فاش شد که سرهنگ الیور نورث از کارکنان شورای امنیت ملی ایالات متحده امریکا ترتیبی داده بود تا سود ۱۰ تا ۳۰ میلیون دلاری فروش تجهیزات نظامی به ایران انقلابی و ضد امپریالیست در اختیار شورشیان کنترا قرار گیرد. در حالیکه پیش از آن کنگره ایالات متحده امریکا چنین اقدامی را غیر قانونی اعلام کرده بود. افشای این خبر، رونالد ریگان را واداشت تا آدمیرال جان پویندکسترف مشاور امنیت ملی را که در سال ۱۹۸۵ جانشین رابرت مک فارلین شده بود به اتفاق اولیور نورث از کار بر کنار کند.

بر سر این مسئله که چه عوامل یا دست هایی موجب افشای ماجرای سفر مخفیانه هیات امریکایی در نشریه الشراع شدند، اطلاعات صریح و قابل اعتمادی انتشار نیافت. تنها حدس و گمان هایی بر سر زبان ها افتاد و مطرح شد:

نادیده گرفتن و حذف اسرائیل از روند معامله های پر سود اسلحه با ایران که بر اثر پافشاری ایران حاصل شده بود، افشا و برملا شدن این ماجرا را سبب ساز شده بود. به این ترتیب که عوامل اسرائیلی امکان درز خبر و رسیدن اطلاعات به مجله الشراع را فراهم کرده بودند.

گرهارد کونزلمن معتقد است که: سفر محرمانه و سرّی رابرت مک فارلین به ایران حکایت از داشت که ایران و امریکا بر خلاف جنگ لفظی و دشمنی ظاهری پایان ناپذیر خود، در پشت

صحنه و به دور از چشم مردم دنیا مشغول بده بستان های سیاسی و نظامی بوده اند.

کسی که این اطلاعات را در اختیار روزنامه الشراع قرار داده بود مهدی هاشمی بود که اطلاعات خود را از امید نجف آبادی دریافت کرده بود.

افشای خبر توسط الشراع باعث گردید تا علی اکبر هاشمی بهرمان رفسنجانی که در آن زمان رئیس مجلس شورای آخوندی بود، به توصیه پیر جماران، در مراسم سالگرد ۱۳ آبان در محل سفارت سابق امریکا حاضر و با شیوهی مزورانه و عوامفریبانهی خود به تشریح سفر مک فارلین و همراهانش به ایران پرداخت. اعتماد بیش از حد مردم ساده لوح و تحمیق شده نسبت به آیت الله سید روح الله موسوی خمینی موجب جلوگیری از اعتراض و واکنش دیگران گردید. ولی پاره ای از رجال سیاسی درون حاکمیت نارضایتی خود را با این مسئله اعلام داشتند. از جمله میرحسین موسوی نخست وزیر وقت که پس از افشای مسئله، با ارسال نامه‌ای به محضر امامش، نه از بده بستانش با شیطان بزرگ، بلکه از اینکه در جریان معامله ای سودآور و نان و آبدار قرار داده نشده استف گله کرد.

پیر روشن ضمیر جماران نیز ۲۹ آبان ماه در برابر مردم گنج در صحنه و امت حزب الله طلبکارانه و با قیافه ای حق به جانب اعلام کرد:

« رئیس جمهور در این رسوایی باید عزا بگیرد. این متفرقه گویی و اضطرابی که در کاخ سفید پیدا شد و در طرفداری امریکا، حکایت از عظمت مسئله می کند. یک مقام عالی رتبه، به قول خودشان، از امریکا به طور قاجاق و با تذکره جعلی وارد ایران می شود. در صورتی که ایران نمی داند چیست. به مجردی که وارد می شود معلوم می شود که این از مقامات

امریکا است. ایران او را در یک جایی تحت نظر قرار می دهد و او با هر کسی خواسته است ملاقات کند، ملاقات نمی کند.»

و ملت گیج در صحنه و سیاستمداران خود فروخته و خیانت پیشه، بدون توجه به ویرانی روزافزون کشور و سرنوشت جوانانی که به عنوان گوشت دم توپ مورد سؤاستفاده و بهره برداری های رذیلانه و شیدانه قرار گرفته اند، به حيله گری و شگرد و ترفند عوامفریبانه ی استاد اعظمشان احسنت گفته و ضمن چپاندن حصه ی خود در انبان های آز به ریش امت مسخ شده و در خواب غفلت مانده می خندند!

با این حال و با گذشت چندین سال از این ماجرا، هنوز جنجال سیاسی بر سر ابعاد آن، آن هم نه در بین به اصطلاح سیاستمداران و ناجیان ایران و ایرانی، بلکه در سطح بالای حکومتی و در بین افعی های تشنه ی قدرت و جاه طلب ادامه دارد. رقیبان، علی اکبر هاشمی بهرمان رفسنجانی را متهم می-کنند که تنها مذاکره برای خرید اسلحه و مسئله ی آزادی گروگان های امریکایی در لبنان را به اطلاع پیر و مرشد خود رسانیده ولی از حضور هیات بلند پایه امریکایی در تهران و تلاش برای عادی سازی روابط و آشننگتن و تهران را از وی پنهان داشته است.

از سوی دیگر، رونالد ریگان، کمیته مشترک ریاست جمهوری و کنگره را به ریاست سناتور سابق جان تاور مامور رسیدگی به این ماجرا کرد. همان طور که انتظار می رفت، کمیسیون تاور بعدها اعلام کرد که رونالد ریگان از اقدامات زیردستانش در شورای امنیت ملی کشور در ارتباط با ماجرای ایران کنترا خبر نداشته است. در همین حال افرادی مانند دونالد ریگان رئیس ستاد کارکنان ریاست جمهوری، کاسپار و اینبرگر وزیر دفاع و جرج شولتز وزیر امور خارجه به خاطر تعلل در

جلوگیری از این قانون شکنی مورد انتقاد و سرزنش قرار گرفتند.

طی نشست های بازپرسی از متخلفین در کمیسیون تاور، سرهنگ الیور نورث با استفاده از حق توسل به متمم پنجم، از دادن هرگونه شهادت در رابطه با نقشش در از بین بردن و نابود کردن مدارک مربوط به ماجرای ایران کنترا خودداری ورزید. این دو رسوایی سیاسی یعنی حمایت از شورشیان نیکاراگونه و فروش مخفیانه تجهیزات نظامی به ایران، بحران تازه ای را در ایالات متحده امریکا پدید آورد. برای بیشتر امریکایی ها پذیرش این دو رسوایی غیر قابل قبول و درک بود.

رونالد ریگان و آنتونی میس که در تاریخ ۲۵ نوامبر همان سال، از شنیدن این خبر شوکه شده بودند، کنفرانس خبری آن روز خود را لغو کردند. گرچه همیشه از وجود شواهدی مبنی بر آگاهی شخص رونالد ریگان از این رابطه ی دو طرفه سخن به میان آمده، اما هیچگاه مدرکی دال بر محکومیت رئیس جمهور ارائه نشده است.

در روز دوم فروردین ماه ۱۳۶۶ برابر با ۲۲ مارس ۱۹۸۷ میلادی، در حالیکه دو سال از ماجرای رسوایی براگیز ایران کنترا می گذشت، رابرت مک فارلین با خوردن تعداد زیادی قرص والیوم دست به خودکشی زد. این خودکشی ناموفق بود و مک فارلین به موقع از مرگ نجات داده شد.

افشای این ماجرا در اسرائیل نیز جنجالی به پا کرد. در تاریخ دهم دسامبر همان سال، شیمون پرز در دفاع از عمل اسرائیل و دخالتش در ماجرای ایران کنترا گفت: « اینکه ما به ایرانیان اسلحه بدهیم فکر خود امریکاییان بود. ما فقط به درخواست واشنگتن وارد شدیم ».

و آبا ابان که در ماجرای مک فارلین ریاست کمیسیون تحقیق روابط ایران و اسرائیل را بر عهده داشت، اعلام کرد که: « این حق ماست که بخواهیم به ایران اسلحه بفروشیم ».

در سال ۱۹۸۶ میلادی دادگاه بین المللی لاهه به این نتیجه رسید که ایالات متحده آمریکا در مورد استفاده قدرت در نیکاراگوئه، قوانین بین المللی را در مورد سؤاستفاده و نقض نموده است. سازمان ملل متحد با ۹۴ رای در برابر دو رای مخالف آمریکا و اسرائیل، از دولتمردان امریکایی خواست تا به رای صادره احترام گذاشته و آن را به مرحلهی اجرا بگذارند. اما ایالات متحده آمریکا ضمن زیرپا گذاشتن و نادیده گرفتن رای سازمان ملل متحد از انجام آن سر باز زد.

در ۱۴ آوریل ۱۹۸۶ میلادی، نیروی هوایی ایالات متحده آمریکا، به بهانه تنبیه معمر قذافی، رهبر لیبی و بازداشتن وی از حمایت و انجام عملیات تروریستی به ۵ پایگاه نظامی این کشور در نزدیکی تریپولی و بنغازی حمله کرد.

در سال ۱۹۸۷ میلادی، در جریان جنگ هشت ساله‌ی ایران - عراق، ایالات متحده آمریکا به بهانه حفاظت از نفت کش‌های کویتی، ناوگان نظامی خود را وارد منطقه خلیج فارس نمود تا با نصب پرچم خود آنها را از خطر بمباران محفوظ دارد. مداخله‌ی راهزنانه‌ای که به حضور دائمی آمریکا در این منطقه منجر گردید.

در روز سوم جولای ۱۹۸۸ میلادی، نیروی دریایی آمریکا از روی ناو وینسنس مستقر در منطقه، با شلیک موشک هواپیمای مسافربری ایران ایر را بر فراز خلیج فارس سرنگون کرد. در این حادثه ۲۹۰ نفر مسافر بیگناه هواپیما جان خود را از دست دادند.

همچنین می توان به لیست دخالت های متعدد نظامی ایالات متحده آمریکا، در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان،

دخالت در امور کشورهای چوَن السالوادور، نیکاراگوئه، گواتمالا و افغانستان را افزود.

در همۀ دورانی که به جنگ سرد میان دو بلوک شرق و غرب به رهبری اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا معروف است، ایالات متحده تلاشی وافر و خستگی ناپذیر مبذول داشت تا با انعقاد قراردادهای مختلف نظامی و سیاسی زمینه های حضور هرچه بیشتر خود در جهان و مداخله در امور دیگر کشورها را تثبیت و چهره ای قانونی ببخشد.

این قرار دادهای سیاسی - نظامی خواه ناخواه برتری و تفوق قدرت اقتصادی و تقویت بنیه مالی ایالات متحده امریکا را نیز در پی داشت. در همین دوره که ایالات متحده در رقابت هسته‌ای و تسلیحات نظامی با اتحاد شوروی قرار گرفته بود، قرارداد یالتا را با طرف مقابل به امضاء رسانید. قراردادی که مدت چهل سال دوام آورد. در پناه این قرارداد و همزمان با رقابت در همه-ی عرصه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، تبلیغاتی و ... ایالات متحده امریکا در پی برتری بر اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای جهان بود. اما در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی، دو مشکل اساسی در نظام دو قطبی جهان ایجاد شد.

اول اینکه کشورهای اروپای غربی و ژاپن در نتیجه احیای اقتصادی و پیشرفت صنعتی در جایی قرار گرفتند که می توانستند در امور جهانی خود در مقابل ایالات متحده امریکا ایستادگی نمایند.

دوم چندین کشور از جمله چین دمکراتیک، الجزایر، کوبا، و مخصوصاً ویتنام توانستند با موفقیت موافقتنامه یالتا را رد کنند. جنگ ویتنام فشارهای فوق العاده و کمر شکنی از نظر اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی بر ایالات متحده امریکا وارد آورده بود. فشاری که در نهایت منجر به شکست مفتضحانه‌ی

این کشور در جنگ و خارج شدنش از سراسر خاک ویتنام (شمالی و جنوبی) شد.

در این راستا دولتمردان ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۷۰ میلادی، تلاش ورزیدند تا با تغییر سیاست و اتخاذ راهکارهای دیگر، از کاهش قدرت تسط این کشور در امور بین المللی جلوگیری نمایند. لذا به سیاست انعطاف پذیری چند جانبه یاد

Soft Multilateralism روی آوردند.

این سیاست شامل سه بخش اصلی بود:

۱ - ایالات متحده آمریکا با ارائه طرح شراکت و نه رقابت به کشورهای صنعتی پیشرفته اروپای غربی و ژاپن آنها را وادار و قانع نمود که در راه استقلال سیاسی و جدایی از ایالات متحده آمریکا گام بردارند. بلکه چون گذشته و همانند سراسر دوران جنگ سرد به دنباله روی از سیاست ایالات متحده ادامه دهند.

۲ - ایالات متحده تلاش ورزید تا ضمن ابراز مخالفت با گسترش سلاح های کشتار جمعی (WMD) از برتری قدرت نظامی خود دفاع کند.

۳ - ایالات متحده آمریکا تلاش ورزید تا ایدئولوژی توسعه طلبی (Developmentalism) را که در سال های ۱۹۶۰ میلادی بر جهان حکمفرما بود با ایدئولوژی نئولیبرالیسم جهانی یا (Neoliberalism globalization) و در قالب نظم نوین جهانی تغییر بدهد. تا بدین وسیله از تسلط اقتصادی خود در سراسر کره زمین و در مقابله با قدرت های نوپای اقتصادی دفاع نماید.

سیاست انعطاف پذیری چند جانبه، بدین معنا بود که ایالات متحده آمریکا بر خلاف گذشته، هنگامی که بنا به دلایلی نمی توانست به اهدافش دست یابد، سعی می کرد از آن سیاست فاصله و آن را نادیده بگیرد. این روش سیاسی جدید تا اندازه ای موفقیت آمیز بود. کشورهای اروپای غربی و ژاپن، گر چه در

تمام این مدت زیر بار تسلط ایالات متحده امریکا نرفتند، ولی به صورت یک جانبه و مستقلانه نیز عمل نکردند. ایالات متحده امریکا، در همین مدت زمان توانست تعداد هشت قدرت اتمی جهان را ثابت نگاهدارد. زیرا نئولیبرالیسم پیش گرفته شده از سوی ایالات متحده سیاست های اغلب کشورها را تحت الشعاع قرار داده و سبب گردید تا از سیاست توسعه طلبی فاصله بگیرند. این سیاست ها تا فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود، پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی و پایان دوران جنگ سرد ادامه داشت.

جرج بوش (George Bush) ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ از حزب جمهوریخواه.
(پایان جنگ سرد و نظم نوین جهانی)

با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود، در هم ریختن دیوار برلین در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ میلادی و سقوط و پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در اکتبر ۱۹۹۱ میلادی که تولد و استقلال پانزده جمهوری نو بنیاد را در پی داشت، دوران جنگ سرد نیز به پایان رسید.

از هر گوشه و کناری صدای زوزه‌ی جهانخواران و بهره‌کشان انسان از انسان بر خاست تا مرگ کمونیسم، جاودانگی و بی رقیب بودن سرمایه داری، پایان مارکسیسم – لنینیسم، غیر علمی بودن فلسفه‌ی مارکس، اتوپی بودن جهان کمونیسم و ... را فریاد زنند و بخاطر این پیروزی غیرقابل تصور و باور، جام های باده‌ی خوشگوار را سر بکشند.

ایالات متحده امریکا نیز عرصه را برای گسترش هژمونی و یکجانبه گرایی و سلطه گری بدون منازعه خود در عرصه‌ی

گیتی، تحت سیاست (نظم نوین جهانی)، گسترش بازار، نئولیبرالیسم و گلوبالیزاسیون فراهم دید.

این سیاست توسط جرج بوش پدر، سیاست گذاران کاخ سفید، پایه ریزی و و به سرعت دنبال شد. دیگر نیروی باز دارنده ای وجود نداشت و ایالات متحده قادر بود تا استعمار کهن را در قالبی نو و طرح جدیدی احیاء و به پیش ببرد. از این روی، فتح جهان و اشغال سرزمین های دیگران با کمک و قدرت جهانی نیروی نظامی، به خدمت گرفتن امپریالیسم خبری و خام کردن روشنفکران نمایان خود باخته و قدرت طلب جهان سومی که اینک ایالات متحده را به صورت ایزد دموکراسی و کشتارهای سبعانه ای این ایزد را خدمتی به آزادی و برقراری برابری می دیدند، آغاز گردید. در چنین فضا و جو کاملاً مسمومی، ایالات متحده امریکا دست به عملیات اشغالگرانه زد و در بسیاری از مناطق جهان به مداخله سیاسی و نظامی پرداخت، بدون آنکه به طور جدی با تهدید کننده و نیروی باز دارنده ی روبرو شود.

با این حال، در دهه ۱۹۹۰ میلادی، در جبهه ی سرمایه داری و متحدین ایالات متحده در دوران جنگ سرد، بنا به اصل رقابت جناح های سرمایه، مقاومت هایی در برابر سیاست های یکجانبه گرایانه امریکا در جهان آغاز گردید. از هم پاشیده شدن اردوگاه شرق، انحلال پیمان ورشو، پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی، یک قطبی شدن جهان و ... باعث گردید تا کشورهای اروپای غربی و ژاپن انگیزه باقیماندن در حلقه نفوذ ایالات متحده امریکا را از دست بدهند.

هر چند جنگ خلیج فارس در خاورمیانه با شکست صدام حسین دیکتاتور عراق و خروج خفت بار وی از سرزمین کویت به پایان رسید، اما برنده یا بازنده ی جنگ مشخص نشد. حرارت و التهاب اولیه جهانی گرایی، نظم نوین و سیاست بازار آهسته

آهسته به سردی گرائید و مخالفت هایی به صورت جدی و به نحوی تهدید کننده در سطح جهانی آغاز گردید. شورش چیپاس (Chiapas) در سال ۱۹۹۴ و در اولین روز رسمی شدن قرارداد نفتا (NAFTA)، این قرار داد را با چالش جدی مواجه نمود.

اول ببینیم قرارداد نفتا چیست و پس از آن اشاره ای کوتاه داشته باشیم در باره ی شورش چیپاس:

قرارداد تجارت آزاد امریکای شمالی یا (NAFTA) (North American Free Trade Agreement) یک سازمان منطقه ای است که در ۱۹۹۱ میلادی با هدف مقابله با کشورهای صنعتی شرق آسیا و اروپای غربی پایه ریزی شده. این سازمان اقتصادی دارای سه عضو است که عبارتند از ایلات متحده امریکا، کانادا و مکزیک.

طبق موافقت نامه نفتا تمام محدودیت های تجاری و سرمایه گذاری میان سه کشور امریکا، کانادا و مکزیک می بایست ظرف مدت ۱۵ سال به تدریج برداشته می شد. اکثر تعرفه های تجارت محصولات کشاورزی میان امریکا و مکزیک به سرعت برداشته شد و تصمیم گرفته شد که تعرفه ۶ درصدی محصولات کشاورزی شامل ذرت، شکر و پاره ای میوه ها و سبزی ها طی ۱۵ سال آینده برداشته شود. همچنین قرار بود که تعرفه منسوجات و خواربار، طی مدت ده سال در هر سه کشور عضو برداشته شود. مکزیک پذیرفته بود بخش مالی خود را بر روی سرمایه های امریکایی و کانادایی بگشاید و تمام محدودیت ها تا سال ۲۰۰۷ میلادی از بین برود.

اما شورش پیش بینی نشده چیپاس (Chiapas) آنهم در اولین روز رسمی شدن قرارداد نفتا، همه ی امیدها را با یاس روبرو و در عمل نشان داد که هر چند اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود سقوط کرده و اتحاد جماهیر شوروی از نقشه ی جغرافیایی جهان

محو گردیده، اما خواسته‌های عدالتجویانه و برابری طلبانه کماکان وجود دارند و نیروهای مساوات طلب، چون گذشته بر حقوق انسانی خود پای می فشارند و خواهان اجرای عدالت و برابری در سطح جهان نابرابر هستند.

در باره‌ی جنبش اجتماعی زاپاتیستا در ایالات چیاپاس مکزیک، مطالب متنوع و گوناگونی گفته و نوشته شده است. ولی آنچه دارای اهمیت مهم و حیاتی است، نتیجه‌ی پیدایش جنبش و خواست اعضای آن است.

همانگونه که قبلاً گفته شد، اول ژانویه ۱۹۹۴ اولین روز اجرای معاهده‌ی تجارت آزاد آمریکای شمالی موسوم به (نفتا) بود. در این روز که نئولیبرال ها هنوز در نشئه‌ی پیروزی نظام سلطه‌ی سرمایه بر جهان کمونیسم به سر می بردند و در مورد مرگ مارکس و مارکسیسم - لنینیسم داد سخن می دادند، حدود ۳۰۰۰ زن و مرد سازماندهی شده از سوی جنبش زاپاتیستا کنترل ایالت چیاپاس محل برگزاری اجلاس را در جنوب مکزیک در دست گرفتند.

افراد زاپاتیستا، اکثراً سرخ‌پوست هایی از قبایل (تزلتاله‌ها- تزوتزیله‌ها- چوله‌ها) بودند که از دهه‌ی ۱۹۴۰ میلادی در روستاهای بر پا شده در جنگل های استوایی لاکاندون نزدیک به مرز کشور کواتمالا روزگار می گذرانیدند. هدف جنبش یافتن راهی برای خروج از بحران اجتماعی ناشی از بیکاری و بیرون راندن کارگران روستایی فاقد زمین موسوم به (Acasilados) از مزارع و مراتع مالکان بزرگ و متوسط بود. استعمارگران، مهاجران و بوروکرات ها، چندین قرن متوالی سرخ پوستان و روستائیان مستمند و فاقد زمین را استثمار نموده و دائماً آنان را در هول و هراس و نا امنی نگاه داشته بودند. از همه مهمتر اینکه، موقعیت سکونت‌گاه‌های این سرخپوستان و روستائیان نیز وضعیت ثابت و پا بر جایی

نداشت. و هر بار بنا به تصمیم و منافع دولت و مالکان بزرگ زمین تغییر می کرد.

ضربه نهایی به اقتصاد شکننده و لرزان جامعه‌ی روستایی، سیاست آزادسازی اقتصادی دولت مکزیک در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی بود. پیش شرط پیوستن مکزیک به قرار داد تجارت آزاد امریکای شمالی یعنی نفتا.

رهبر جنبش زاپاتیستا، فردی تحصیل کرده بود به نام مارکوس. جنبش، حامیانی چون کلیسای کاتولیک و برخی اعضای جنبش های مائوئیستی دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی را نیز در مناطق شهری و صنعتی پشت سر داشت.

در حقیقت پیمان تجارت نفتا و اصلاحات آزاد سازی اقتصادی سالیناس، سرخ پوستان و روستائیان را در بر نمی گرفت و جایی برای آنان در فرآیند نوسازی اقتصادی در نظر نگرفته بود. از این روی جنبش مخالف نتایج تبعیض آمیز نوسازی اقتصادی دولت و ورود مکزیک به قرار تجاری نفتا بود. مانیفست جنبش تریخووا و مساوات طلبانه زاپاتیستا، در اوت ۱۹۹۵ اعلام کرد:

« جنبش مدنی زاپاتیستا نهضتی است که با همبستگی اجتماعی در قبال جنایت سازمان یافته ناشی از قدرت پول و دولت مخالفت می ورزد. »

مؤسسه Ran در این باره نوشت:

« مکزیک یعنی ملتی که نخستین الگوی انقلاب اجتماعی قرن بیستم را پدید آورد، اکنون صحنه‌ی پیدایش نخستین الگوی شبکه اجتماعی فراملی در قرن ۲۱ است. »

مانوئل کاستلز بر این باور است که:

« زاپاتیستاها قصد براندازی ندارند بلکه شورشگرانی مشروع هستند. آنان میهن پرستان مکزیک هستند که علیه صور جدید

سلطه‌ی خارجی به دست امپریالیسم آمریکا دست به اسلحه برده‌اند».

به هرحال شورش چپ‌پاس جنوب در سال ۱۹۹۴ میلادی تلاشی بود برای پایان سلطه ۲۹ ساله‌ی [Institution (Revolutionary Party) IRP] بر کشور و پژواک نیرومندی از فریاد فرو خورده‌ی اقشار متوسط شهری به ستوه آمده از فساد دستگاه دولتی.

مارتینز تورس، اقتصاد دان، دوره‌ی فرمانروایی سالیناس را چنین ارزیابی می‌کند:

« رئیس جمهور سابق سالیناس، اقتصاد حباب واری ایجاد کرده بود که برای چند سال توهمی از رفاه و رونق را زنده نگه می‌داشت. رفاهی که مبتنی بر سرمایه‌گذاری‌های انبوه داخلی روی اوراق قرضه دولتی با نرخ بهره بالا بود. این سیاست از طریق ازدیاد سرسام آور کسر بودجه و بدهی اجازه می‌داد تا طبقات کارگر و متوسط چند صباحی از فراوانی کالاهای مصرفی و وارداتی بهره‌مند باشند. اما به همان آسانی که تطمیع و فریفتن سرمایه‌گذاران امکان‌پذیر بود، این امکان هم بود که هرگونه بی‌اعتمادی سرمایه‌گذاری به گردابی از وحشت و هراس و فرار سرمایه و بی‌اعتباری اوراق قرضه بینجامد که خود می‌توانست علت سقوط نظام باشد».

گرچه شورش‌های زاپاتیستا سرکوب شد و بسیاری از آنها اعدام یا زندانی شدند و حتی قراردادهای موسوم به سان آندرس که بین تجارت آزاد آمریکای شمالی (النا) و دولت در ژانویه ۱۹۹۶ به امضاء رسید اما هیچ‌گاه به مرحله عمل در نیامد. زیرا اصلاحات حقی برای بومیان بر زمین‌شان قائل نیست. این مقاومت مجدداً در فوریه ۲۰۰۳ از ایالت اوکساکا با تظاهرات ده‌ها هزار روستایی ادامه یافت.

این بحران در حال حاضر در قالب مهاجرت گسترده به ایالات متحده، قاچاق انسان، آدم ربایی، سلاح، مواد مخدر و ناامنی گسترده بروز یافته است.

تظاهرات سیاتل در ۱۹۹۹ میلادی، باعث مختل شدن اجلاس سازمان تجارت جهانی WTO شد. سیاست اقتصاد جهانی و نظم نوین جهانی، به سرعت باعث آغاز یک سری از اینگونه مقاومت ها در سراسر جهان زیر سلطه بود. آغاز به کار مجمع جهانی جامعه گرایان World Social Forum در (پورتو آلگره Porto Alegre در پایان قرن بیستم، که به سرعت بصورت رقیبی برای مجمع جهانی اقتصادی World Economic Forum در داوس Davos که دارای ساختار اصلی نئولیبرالیسم می باشد نیز از جمله این مقاومت ها بود. از طرفی اتحادیه اروپا نیز که در دل جنگ سرد متولد شده بود، می رفت تا به صورت قدرتی اروپایی و در محدوده ی قاره هم که شده در مقابل ایالات متحده امریکا، قد علم کند و مانعی جدی بر سر راه یک جانبه گرایی و مداخله های روز افزونش ایجاد نماید.

از این روی خاورمیانه برای ایالات متحده اهمیت زیادی پیدا کرد و نیروهای امریکایی تلاش ورزیدند تا همواره در این منطقه استراتژیک حضوری دائمی و همیشگی داشته باشند. از آن تاریخ، ایالات متحده امریکا در اکثر وقایع خاورمیانه به لحاظ سیاسی و نظامی، نقش یک وتو کننده را بازی می کند. از آنجایی که کشورهای خاورمیانه و همسایگان آنها علاوه بر تلاش در حفظ منافع ملی خود، همواره منافع کشورهای مصرف کننده نفت و یا طرفهای قرارداد خویش را نیز تا حدودی مورد توجه قرار می دهند، ورود امریکا به هریک از رویدادها با نیت جلوگیری از ایجاد و تحکیم قدرت موازی خویش و با مداخله در اکثر جریانات، نقش موثری در تبدیل و تغییر آنها ایفا می کند.

در اولین سال حکومت جورج بوش پدر، یعنی در بیستم دسامبر سال ۱۹۸۹ میلادی ۲۴۰۰۰ نفر از نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا، طی عملیاتی با نام آرمان عادلانه (جاست کوز Operation Just Cuse) به پاناما حمله‌ی نظامی کردند و با کشتن بیش از ۳۰۰۰ نفر پانامایی این کشور را به اشغال در آوردند. ژانرال نوریگا، حاکم پاناما توسط نیروهای آمریکایی، از قدرت ساقط و به اسارت گرفته شد. این حمله‌ی نظامی به بهانه‌ی اینکه حاکم پاناما در قاچاق مواد مخدر دست داشته و مواد مخدر از طریق باند وی وارد آمریکا می شود صورت گرفت. نوریگا، پس از دستگیری جهت محاکمه به آمریکا برده شد و پشت درهای بسته به محاکمه کشیده شد. نوریگا که متولد ۱۹۳۴ میلادیست، از جوانی وارد ارتش پاناما شد و با کمک و همیاری ایالات متحده آمریکا به قدرت رسیده بود. وی اتهام شرکت در مافیای مواد مخدر را صریحا رد و ادعا نمود که اتهام وی، کاملا جنبه‌ی سیاسی دارد. زیرا وی به خواست ایلات متحده آمریکا تن نداده و حاضر نشده با نیکار آگوهه وارد جنگ شود. در حالیکه هدف اصلی ایالات متحده از حمله و اشغال پاناما، اقدام پیشگیرانه در برابر شکلگیری و به قدرت رسیدن حکومتی ضد آمریکایی در این منطقه از قاره‌ی آمریکا بود.

در دسامبر ۱۹۸۹، آمریکا با پرواز هواپیماهای جنگی از حکومت (کورازون اکوینو) در برابر شورشیان نظامی فیلیپینی حمایت کرد و در فیلیپین نیز حضور یافت.

در ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ میلادی، بعد از چراغ سبز نشان دادن به صدام حسین برای اشغال کشور همسایه (کویت)، کابینه بوش پدر به عنوان رها سازی و آزاد کردن کویت به عراق حمله ور شد. با اینکه در همان زمان می توانستند رژیم صدام حسین را سرنگون کنند، از انجام این کار خودداری نمودند. اما ایالات

متحده تنها در قالب سلسله عملیات های (سپر صحرا) و (طوفان صحرا) ، تنها صدام را از کویت خارج کردند. در سال ۱۹۹۲ میلادی، امریکا با بهانه‌ی حمایت از عربستان در برابر حمله‌ی احتمالی عراق، وارد عربستان شد و در این کشور نیز حضور نظامی یافت. در دسامبر ۱۹۹۲ میلادی، نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا، در عملیاتی به نام (حفظ دموکراسی) (Operation Uphold Democracy)، و در راستای حمایت از رئیس جمهور مخلوع سومالی (ژان برتراند آریستید)، وارد این کشور شدند و به سرکوب مخالفان پرداختند. در اواخر ۱۹۹۲، نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا، مجدداً و این بار با عملیاتی تحت عنوان (احیای امید) و زیر پوشش کمک های انسان دوستانه وارد سومالی شدند و در امور داخلی این کشور به مداخله پرداختند.

بیل کلینتون (Bill Clinton) ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ از حزب دمکرات.

در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون از حزب دموکرات، ایالات متحده امریکا بیشترین حد مداخله های سیاسی خود در سطح جهان را انجام داد. مداخله هایی که تبعات آن در سال های آغازین قرن بیست و یکم خود را به وضوح و برجستگی هر چه تمامتر نشان دادند.

ایالات متحده امریکا در زمان تصدی ریاست جمهوری بیل کلینتون بارها و بارها تحت عنوان برقراری دموکراسی در امور داخلی افریقای جنوبی مداخله نمود و بیش از پیش به بحران های این منطقه از قاره‌ی سیاه دامن زد.

در سال ۱۹۹۳ میلادی، سازمان جاسوسی سیا، در درون تشکیلات مخوف خود واحدی به وجود آورد که وظیفه اش عملاً دخالت در امور مربوط انتخابات کشورهای دیگر جهان بود. در این واحد مداخله گر از جناح « باز » های آمریکا اسامی مهمی مانند: « پل ولفوویتز » (معاون وزیر دفاع) و « مارک گروسمان » (معاون وزیر امور خارجه) به چشم می خورد. این واحد که با نام « انتخابگران » معروف شده اند، مداخله های بسیاری در امور انتخابات دیگر کشورهای جهان بویژه کشورهای جهان سوم یا سرزمین های موسوم به جنوب انجام داده و در آینده نیز خواهند داد.

در ۱۷ فوریه ۱۹۹۳ میلادی، سازمان جاسوسی سیا با اعمال خرابکارانه در هواپیمای ژنرال «اشرف بیتلیس» فرمانده کل ژاندارمری ترکیه، او را به قتل رسانید. گناه ژنرال این بود که آشکارا و بدون پرده پوشی مخالفت خود را با طرح ایجاد دولت کرد دست نشانده ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی در عراق اعلام نموده بود.

در سپتامبر ۱۹۹۳ میلادی، ایالات متحده آمریکا، با توجه به یک قطبی شدن جهان، با اعمال فشارهای زیاد بر یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح)، وی را مجبور به امضای قرارداد صلح با اسرائیل کرد.

از سال ۱۹۹۴ میلادی، ایالات متحده آمریکا با دخالت آشکار در فعالیت های هسته ای کره شمالی، حضور سیاسی - نظامی خود را در شبه جزیره کره تثبیت کرد.

در جولای ۱۹۹۴ میلادی، ایالات متحده آمریکا با اعمال فشارهای سیاسی بر حکومت دست نشانده ی اردن، این کشور را مجبور به امضای قرارداد صلح با اسرائیل نمود.

در سال ۱۹۹۵ میلادی، ایالات متحده آمریکا، به طور ناگهانی و غیر مترقبه، در کنار دیگر نیروهای حفظ صلح وارد منطقه ی

بالکان و سرزمین یوگسلاوی شد. اما پس از زمینه سازی برای پارچه پارچه شدن کشور و برافروختن آتش نفاق و دشمنی بین مردم این سرزمین، بشکل مبهمی از این منطقه خارج شد.

در ژانویه ۱۹۹۵ میلادی، قرار داد احداث خطوط لوله انتقال نفت و گاز به اروپای شرقی میان کشورهای ترکمنستان، ایران، ترکیه و قزاقستان و روسیه به امضا رسید و اولین خط لوله نفت بین ایران و ترکمنستان در دسامبر ۱۹۹۷ میلادی افتتاح شد. این امر با مخالفت ایالات متحده امریکا روبرو گردید و در سال ۱۹۹۸ میلادی « صفر مراد نیازف » رئیس جمهوری ترکمنستان، با سفر به آمریکا، در ملاقات و مذاکره ای با بیل کلینتون در این خصوص، از ادامه کار سر باز زد و معلوم شد که نتیجه‌ی ملاقات و مذاکره با رئیس جمهور ایالات متحده، چیزی جز کارشکنی در این پروژه مهم نبوده است.

بیل کلینتون با توجه به وضعیت مطلوب اقتصادی ایالات متحده در آن زمان، کمک های بسیار مالی و نظامی در اختیار رژیم صهیونیستی اسرائیل قرار داد و با همهی توان از سیاست های ضد بشری این رژیم در منطقه پشتیبانی و حمایت نمود.

در سال ۱۹۹۹ میلادی، در جریان کودتای نظامی ژنرال «پرویز مشرف» در پاکستان، حمایت ها و نقش آمریکا در حذف تحریم اقتصادی علیه پاکستان کاملاً محسوس بود.

در سال های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹، ایالات متحده امریکا با صرف صدها میلیون دلار هزینه و بکار گرفتن صدها کارشناس، روزنامه نگار، استاد دانشگاه، مفسر سیاسی و تبلیغات شبانه روزی توانست حکومت اسلامگرای طرفدار و دست نشاندهی خود را در ترکیه روی کار بیاورد.

عكس ها:

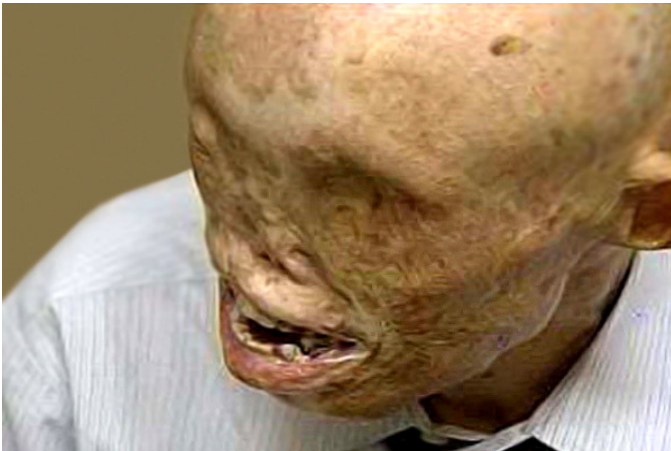
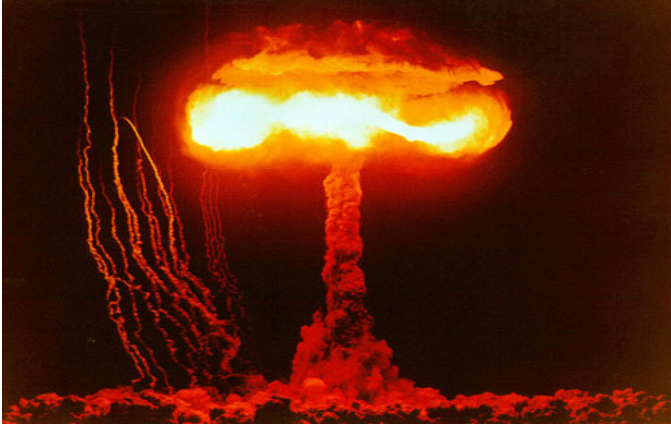






Photo: UPI

www.terror-victims.com



FARS









